

## ارتباط محبت آمیز بین خدا و عالم انسانی

تأملی بر کلمات مبارکه مکنونه<sup>(۱)</sup>

جولیو ساوی

کلمات مبارکه مکنونه مجموعه‌ای از کلمات قصار است که به ترتیب خاصی تنظیم نشده، گویی نفس ذات الهی "برای نصیحت و هدایت"<sup>(۲)</sup> عالم انسانی تکلم می‌کند (شکل اسلامی حدیث قدسی<sup>(۳)</sup>). این کلمات قصار طریق برای رشد درونی و باطنی را مطرح می‌سازد که هر شخصی بدان وسیله می‌تواند به وصال نفس الهی<sup>(۴)</sup> نائل گردد. در عین حال، آنها بر منشأ عالم انسانی و طبیعت بشری، ارتباط بین خداوند و عالم انسانی و هر یک از آحاد بشر با سایر نفوس تأمل می‌نمایند. آنها به بررسی معنای حیات بشری، که درک آن محرک و مبنایی برای نفوسی است که مایلند طریق را که کلام حضرت بهاء الله توصیه و هدایت می‌فرمایند، پی بگیرند. شاید به علت این خصوصیات باشد که حضرت ولی امرالله کلمات مکنونه را "دارای مقامی ممتاز و رتبی بس رفیع و ارجمند"<sup>(۵)</sup> توصیف می‌فرمایند.

حضرت بهاء الله بنفسه کتابشان را به عنوان تلفیقی از تعالیم نازل بر انبیاء سالفه توصیف فرموده‌اند که اینک "فضلاً علی الاحبار" نازل شده "لیوقوا بعهدالله ... و لیكونن بجوهر التقی فی ارض الروح من الفائزین."<sup>(۶)</sup> هدف تربیتی و اخلاقی ایشان واضح است: میل دارند خوانندگان را تشویق نمایند تا وفاداری خود به خداوند را با "افعال پاک و مقدس"<sup>(۷)</sup> نشان دهند. این پیام فی الواقع اساس و شالوده تمامی ادیان منزله الهی است. زبان کلمات مکنونه زبان آثار فلسفی نیست بلکه بیان استعاری صحف مقدسه است. خواننده وارد جهانی اسطوره‌ای می‌شود

... که از ازل تا به ابد، کلیت جهان عنصری و مظهر و نمونه روحانی تر تمام عوالم، یعنی قلوب و اذهان ما، ادامه دارد.<sup>(۸)</sup>

این داستان عشق است، "ماجرای شورانگیز عاشقانه تمام اعصار، عشق ... خالق به مخلوقش ... تنها فصل نهایی این داستان عاشقانه مفقود است. خداوند فرا می‌خواند، و وقتی که بیان او تکمیل می‌شود، تأمل می‌کند تا که شاید انسان پاسخ گوید، و صبر پیشه می‌کند و گوش فرا می‌دارد تا کلام انسان را بشنود."<sup>(۹)</sup> اگرچه کلمات مکنونه مکرراً به پی‌وفایی انسان اشاره می‌کند، اما خواننده در اثر مطالعه دقیق این اثر این احساس را می‌یابد که انسان می‌تواند به این عهد قدیم وفادار باشد و به این ترتیب برای داستان عاشقانه قلبش پایانی خوش فراهم آورد. شاید این احساس اطمینان است که مراجعه مکرر به کتاب را باعث می‌شود. زمانی که کلمات قصار مزبور با توجه و تمرکز مکرراً خوانده می‌شود، از این استعارات، نظریه‌ها و مفاهیمی پراکنده با شفافیت و وضوحی بیشتر به ظهور می‌رسد. این نظریه‌ها، که به نور روح، روشن و فروزنده شده‌اند، به ندرت در حیطه ذهن باقی می‌مانند، بلکه اغلب قوه خلاقه عشق عمیق را برمی‌انگیزند. شاید این یکی از دلایل باشد که حضرت عبداله کلمات مکنونه را به عنوان متنی جهت تفکر، تأمل، کسب الهام و هدایت عملی توصیه<sup>(۱۰)</sup> و حضرت ولی امرالله آن را به عنوان "جوهر تعالیم الهی و زبده نصایح آسمانی که برای تلطیف ارواح و ارتقاء حقایق بشریه به عوالم عز روحانیّه از قلم مالک البریه نازل گردیده"<sup>(۱۱)</sup> توصیف فرموده‌اند.

## منشأ و مقام انسان

خداوند به صرف محبت جهان خلقت را پدید آورد. او، در مقام و موقف وحدانیت غیر قابل درکش، مقامی که امکان تقرب بدان وجود ندارد، موقفی که احدی در آن با حضرتش شریک نیست، واقف بر عشق بدان چیزی است که به وجود می‌آید، چه که خالق است و آن مخلوق توسط او آفریده شده و مثال و صورت اوست.<sup>(۱۲)</sup> و از جمله مخلوقاتش یکی را برای عشق خاص و بی‌مثیل برمی‌گزیند، یعنی انسان را. او در وجود ما مثال و جمال خود را منعکس می‌سازد و به ما می‌گوید، "إِغْلَمْ بِأَنِّي ... أَكَمَلْتُ النِّعْمَةَ بَكَ وَرَضِيْتُ لَكَ مَا رَضِيْتُ لِنَفْسِي..."<sup>(۱۳)</sup> این مثال الهی در درون فرد القاء شده، این امانت خدایی به ما سپرده شده، این در زندگی ما موهبتی و وسیله مبارزه و تقلایی است. این حقیقت روحانی ما، یعنی روح ما است.

وجوه اساسی نفس<sup>(۱۴)</sup> و جان<sup>(۱۵)</sup> که روح<sup>(۱۶)</sup> نیز خوانده می‌شود و سایه‌هایی از معانی مختلفی مانند قلب<sup>(۱۷)</sup> دارد، توصیف شده است. نفس عبارت از "روح" الهی<sup>(۱۸)</sup> است؛<sup>(۱۹)</sup> و بنابراین فناپذیر است.<sup>(۲۰)</sup> "عرش"<sup>(۲۱)</sup> الهی، منزل<sup>(۲۲)</sup> خداوند، محل نزول تجلی جمال و اجلال<sup>(۲۳)</sup> او و منظر<sup>(۲۴)</sup> ربّانی است. "بلده طیبه"<sup>(۲۵)</sup> است، "سینا"ئی است که "روح السّناء" بر آن دمیده شده<sup>(۲۶)</sup>، شهادت کلمات است که "حُبّی فیک"<sup>(۲۷)</sup>، "وَجَعَلْتُ النِّعْمَةَ عَلَيْكَ بِاللَّغَةِ"<sup>(۲۸)</sup>، "أَوَدَعْتُ فَيْكَ جَوْهَرَ نَوْرِي"<sup>(۲۹)</sup> "لآلِئِ أَسْرَارِي وَجَوَاهِرِ عِلْمِي"<sup>(۳۰)</sup>. اما در عین حال، نفس به عنوان شمع که "برافروخته دست قدرت" خداوند است و ممکن است "بیادهای مخالف نفس و هوای خاموش" شود<sup>(۳۱)</sup> و به عنوان "طیری" توصیف می‌شود که ممکن است "از آشیان باقی دور" بماند<sup>(۳۲)</sup>، استعاره‌هایی که نه تنها به استعداد پرواز کردن او به اوج عوالم متعالی، بلکه به ضعف و نقص او نیز اشاره‌ای تلویحی دارد. به این ترتیب روح به عنوان واقعیّتی بالقوه، مانند یک "لوح"<sup>(۳۳)</sup> نشان داده می‌شود که می‌توان بر وجه آن کلمات ملکّی یا شیطانی را نگاشت. "ارض طاهر"<sup>(۳۴)</sup> است که باید آن را صاف و هموار ساخت تا به "ریاض"<sup>(۳۵)</sup> و "روضه"<sup>(۳۶)</sup> تبدیل شود، از آن مراقبت گردد تا "سبلات علم و حکمت ... سرسبز"<sup>(۳۷)</sup> از آن برآید، و خارزار نشود و محلّ رشد "گل پژمرده"<sup>(۳۸)</sup> نگردد.

## بین دو عالم

به این ترتیب روح بین دو عالم شناور است، عالمی مادّی و جهانی روحانی. اوّلی به عنوان سطح نازل تر و پست تر وجود توصیف شده که شایسته عشق انسان نیست. گاهی بر ماهیت گذرا و ناپایدار آن تأکید و بعد به عنوان "فناء"<sup>(۳۹)</sup> و "انزال"<sup>(۴۰)</sup>، "راحت یومی"<sup>(۴۱)</sup> و "ملک فانی"<sup>(۴۲)</sup> تعریف شده است. اما این جهان میرا و این دنیای گذرا به "اسباب زرد و سرخ"<sup>(۴۳)</sup> آراسته شده و به این ترتیب این عالم فی نفسه "سلطنتی"<sup>(۴۴)</sup> است، هرچند که "الفانیة الزّائلة"<sup>(۴۵)</sup>، "جمال فانی"<sup>(۴۶)</sup> و "جام فانی"<sup>(۴۷)</sup> باشد که "آب فانی"<sup>(۴۸)</sup> عرضه می‌دارد. در سایر مواضع به عنوان "قفص"<sup>(۴۹)</sup> و "زندان"<sup>(۵۰)</sup> توصیف شده که روح انسانی در آنجا در "بند ملک"<sup>(۵۱)</sup> گرفتار آمده، در "حبس نفس"<sup>(۵۲)</sup> محدود گشته، در "غبار تیره ظلمانی مستور مانده"<sup>(۵۳)</sup> و در "هوای نفسانی" و "فضای وهم شیطانی"<sup>(۵۴)</sup> محبوس گشته است.

با اینهمه، همین جهان گذرا و نیرنگ باز ارزش خود را دارا است، زیرا "فرصت"<sup>(۵۵)</sup> را در اختیار انسان می‌گذارد که باید آن را غنیمت داند "زیرا که این وقت را دیگر" نبیند "و این زمان را هرگز" نیابد؛<sup>(۵۶)</sup> یعنی فرصتی به او می‌دهد تا وفای به عهد و میثاقش را نشان دهد و ثابت نماید. اگر انسان از فرصت سود جوید "از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ" شود<sup>(۵۷)</sup>، به صفات روحانی متّصف و به سجایای ربّانی فائز گردد.

خصوصیات این عالم ربّانی به گونه‌های متفاوتی توصیف شده است: "بقاء" (۵۸)، "باقی" (۵۹)، "لامکان" (۶۰)، یا فرد را به روح نسبت داده او را "ابن الروح" (۶۱) می‌خواند یا به علّت مواهب عالم روحانی آن را "مقرّ القدس" (۶۲)، "معارج عزّ یقین" (۶۳) یا "انس" (۶۴) و "وصال" (۶۵) لقب می‌دهد؛ عالم روحانی "اعلی الفردوس" (۶۶) است، جایی که انسان می‌تواند "راحت" (۶۷)، "نور" (۶۸) و "قدس" (۶۹) را تجربه کند و در "مدین بقا" (۷۰) ساکن شود.

به این ترتیب ما مخلوقاتی هستیم که از دو ماهیت برخورداریم: مادّی (۷۱) و روحانی. (۷۲) در ماهیت مادّی، انسان به عنوان مخلوقی توصیف می‌شود که از جهانی فانی و گذرا متولّد شده و در ناپایداری و زودگذری‌اش سهیم است. او به این جهان وابسته است و این وابستگی و ارتباط را به شکل شهوت و هوّی (۷۳) ظاهر می‌سازد، (۷۴) که او را به سوی رفتاری می‌کشانند که وابستگی و ارتباط او با جهان مادّی را تقویت نموده جنبه مادّی ماهیتش را، یعنی غفلت، بی‌توجهی، عصیان، وهم و خیال، ریا و خودستایی را ظاهر می‌سازد. در ماهیت روحانی، انسان به عنوان موجودی روحانی توصیف می‌شود که توسط نفس خداوند، ذات غیب منبع لایدرک، و بواسطه "وجود" خدائی‌اش که "انسان" کامل و "آدم" ابدی است و "گوینده" و سخنگوی خداوند در خطاب به انسان می‌باشد، آفریده شده است. او صفات خویش، مانند جمال، نور، انصاف، عشق، جلال، جود، و قابلیت‌های ارزشمندی چون بصیرت باطن، هوش و گوش را در نهایت جود و کرم اعطاء می‌فرماید. لهذا، خداوند این مخلوق را نه تنها فرزند، بلکه دوست، رفیق عرشی، برادرِ طریق، اهل رضوان، ساکن مدینه عشق تلقی می‌کند. امّا تمام این فیوضات به طور بالقوه وجود دارند. ظهور آنها منوط به خود انسان است. در واقع وقتی خداوند انسان را به گونه‌ای آفرید که در دو جهان روحانی و مادّی سهمی داشته باشد، وسائلی نیز به او اعطاء کرد تا با استفاده از آنها بتواند دو جنبه واقعیت را دریابد، یعنی دارای "دو چشم" باشد که بتواند هم "عالم" را مشاهده نماید و هم "جمال قدس جانان" (۷۵) را بشناسد. بعلاوه، قابلیت عشق ورزیدن را به انسان بخشید، قابلیتی که او را مختار نمود تا به سوی "دولة الباقيّة الابدیّة" میل کند یا به طرف "دولة الفانیّة الزائلة" (۷۶) کشیده شود.

این ماهیت دوگانه انسان را تا حدّی مبهم و نامشخص می‌سازد. اگرچه او توانائی شناخت دو عالم را دارد، و بالهایی به او عنایت شده که او را قادر می‌سازد "در هوای قدس معانی پرواز" کند، امّا او غالباً "در فضای وهم شیطانی" (۷۷) حرکت می‌کند. بنابراین، زندگی او به نظر می‌رسد بین عالمی مادّی، که به علّت شهوت و امل به سوی آن جذب می‌شود، و جهانی روحانی، که با استعداد روحانی‌اش، یعنی "سائقه روحانی" (۷۸) و نیز مساعدت و تأیید عاشقانه ذات الهی، به سوی آن رانده می‌شود، مردّد و متزلزل است.

کلمات مکنونه سبیلی را پیشنهاد می‌کند که انسان به وسیله آن می‌تواند بین این دو عالم یکی را انتخاب کند، عنایات حق بدو واصل شود و مبارزه عظیم حیاتش به طور کامل عملی گردد و او صفات و سجایای ارزشمندی را که موهوب به آن است، به صورت اندیشه‌ها و احساسات، اقوال و اعمال، ظاهر سازد و به این ترتیب هدف از خلقتش حاصل شود.

### عهد قدیم خداوند

سفر انسانها در لحظه‌ای که خلق می‌شوند شروع می‌شود. کلمات مکنونه این واقعه را به زبان استعاره و در نهایت ملاحظت بیان می‌کند. یکی از عبارات قصار یادآور خلقت جسمانی او از "بادیه‌های عدم ... بمدد

تراب امر<sup>(۷۹)</sup> است. در اینجا انسان به صورت مخلوق نشان داده می‌شود که "جميع ذرات ممکنات و حقائق کائنات ... بر تربیت"<sup>(۸۰)</sup> او گماشته شده‌اند و این اشارتی شاعرانه به این حقیقت است که انسان ثمرهٔ تکامل است که از قبل برای تعلیم و تربیت او مقرر و مقدر شده است. به هر تقدیر، هدف از این تکامل و تربیت در سطح متعالی تری از وجود مطرح می‌شود، یعنی انسان را "به جبروت باقی"<sup>(۸۱)</sup> خداوند برساند.<sup>(۸۲)</sup>

عبارت قصار دیگر خلقت روحانی انسان را توصیف می‌کند. این خلقت در "صبح صادق روشنی... در فردوس اعظم" صورت می‌گیرد، آنجا که جميع انسانها "در ظلّ شجرة انيسا"<sup>(۸۳)</sup> در حضور خالق خود جمع شده بودند. در این هنگام است که خداوند وارد عهد و میثاقی با بندگان می‌شود که تمام حیات انسانی را روح و بقا می‌بخشد، و هدایت می‌کند،<sup>(۸۴)</sup> میثاقی که خلاصهٔ آن به صورت "سه کلمه طيبه" در اینجا بیان می‌شود:

رضای خود را بر رضای من اختیار کنید \* و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید \* و با دلهای مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آیید.<sup>(۸۵)</sup>

از ما دعوت می‌شود که به این میثاق وفادار بمانیم، میثاقی که از ما می‌خواهد محبت الهی را بالاتر از هر چیز دیگری قرار دهیم، تسلیم ارادهٔ او شویم و از جهان مادی منقطع گردیم؛ انسان به این ترتیب "مُلکاً دائماً باقیّاً ازلاً قدیماً"<sup>(۸۶)</sup> را مالک می‌شود. اما اگر او به این میثاق وفادار نماند، خداوند خود را متعهد می‌سازد که "از ظلم احدی" نگذرد.<sup>(۸۷)</sup>

زبان این کلمات قصار همان لسان عرفان اسلامی است. اما در اینجا استعاره‌ها از هر گونه گفتار رمزگونه قالبی خشک عاری است و معانی عمیق باطنی را بیان می‌کند. ارتباط انسان با خالقش به وسیله پیوندی از وابستگی کامل، ویژگی ذاتی طبیعت بشری است. فضل خالقش است که این وابستگی را پیوندی از محبت عنایت فرمود. محبت خالق به انسان در اوج خود باعث می‌شود بر او مکشوف سازد که چگونه به بهترین نحو با این وابستگی زندگی کند و از فیوضات این محبت بهره‌برد؛ طریق وفای به عهده که خداوند خود مقدر فرموده باعث خواهد شد انسان به سوی قرب و وصال با خداوند رهنمون شود؛ و از آنجا که انسان در عالم مادی متولد شده در آن زندگی می‌کند، در اینجا است که خداوند این عهد را تحقق می‌بخشد و خود را در هیکل بشری بر انسان ظاهر می‌سازد.

### مظهر ظهور الهی

کلمات مکنونه توضیح می‌دهد که خداوند کلامش را بر انسان نازل می‌کند و فیوضات روحانی نامتناهی به وی عنایت می‌فرماید.<sup>(۸۸)</sup> و اما کلام الهی غالباً به آب تشبیه می‌شود: "بدیع حیاض"<sup>(۸۹)</sup>، "کوثر حیوان"<sup>(۹۰)</sup>، "شبنمی از ژرف دریای رحمت"<sup>(۹۱)</sup>. و اما فیوضات روحانی، "بخششهای غیبی"<sup>(۹۲)</sup>، اشارات و تلمیحات بسیار است: "روح الحیاء"<sup>(۹۳)</sup>، "روح القدس"<sup>(۹۴)</sup> ... روح الامر"<sup>(۹۵)</sup>، "روح السّناء"<sup>(۹۶)</sup>، "نفس رحمانی"<sup>(۹۷)</sup>، "نسائم جود"<sup>(۹۸)</sup>، "الطاف ربّانی"<sup>(۹۹)</sup>؛ این "روح القدس"<sup>(۱۰۰)</sup> است.<sup>(۱۰۱)</sup> در اثر این فیوضات بهترین صفات و کمالات بشری می‌تواند بروز کند و به ظهور برسد، مانند "سیف پُر جوهری" که "در غلاف تیره پنهان باشد"<sup>(۱۰۲)</sup> و از غلاف مزبور بیرون آید.

خداوند که الی الابد "فی قدم ذاتی و ازلیت کینونتی"<sup>(۱۰۳)</sup> مکنون است، توسط واسطه، یعنی "ظهور

قدس<sup>(۱۰۴)</sup> خود کلامش را نازل می‌کند و مواهبش را عنایت می‌فرماید. این ظهور قدس یا مظهر ظهور<sup>(۱۰۸)</sup> فی قباب العظمة خلف سرادق العزة<sup>(۱۰۵)</sup>، در "مقرّ القدس"<sup>(۱۰۶)</sup>، "غمام عزّ سلطانی"<sup>(۱۰۷)</sup>، "هوای قدس"<sup>(۱۰۸)</sup>، و "مشرق لامکان"<sup>(۱۰۹)</sup> ساکن است.

مظهر ظهور هر آنچه را که افراد بشر ممکن است در مورد خدا بدانند و نیز عوالم روحانی را مکشوف می‌سازد و به این ترتیب او "طلعة ربّ"<sup>(۱۱۰)</sup> و "نور الوجه"<sup>(۱۱۱)</sup> الهی، "نفس"<sup>(۱۱۲)</sup> خداوند<sup>(۱۱۳)</sup>، "اسم اعظم"<sup>(۱۱۴)</sup>، "رفیق اعلیٰ"<sup>(۱۱۵)</sup>، "ساحت لولاکی"<sup>(۱۱۶)</sup>، "ذوالجلال"<sup>(۱۱۷)</sup>، "صراف ذائقه احدیه"<sup>(۱۱۸)</sup> است که به آزمایش انسانها می‌پردازد و حضور در درگاه او به مثابه بودن<sup>(۱۱۹)</sup> در پیشگاه حضور<sup>(۱۱۹)</sup> خداوند است.<sup>(۱۲۰)</sup>

مظهر ظهور الهی کلام ربّانی و سبّاهی را به ما انتقال می‌دهد؛ بنابراین به او عناوینی چون "لسان القدرة"<sup>(۱۲۱)</sup> و "القوة"<sup>(۱۲۲)</sup>، "لسان رحمن"<sup>(۱۲۳)</sup>، "قلم القوة"<sup>(۱۲۴)</sup>، "قلم عزّ"<sup>(۱۲۵)</sup> یا "مالک اسماء"<sup>(۱۲۶)</sup>، "ورقاء"<sup>(۱۲۷)</sup>، "حمامه قدسی"<sup>(۱۲۸)</sup>، "بلبل قدس معنوی"<sup>(۱۲۹)</sup> داده می‌شود و اشارتی به "نغمه رحمانی"<sup>(۱۳۰)</sup> کلمات حضرتش می‌کند که "ندای"<sup>(۱۳۱)</sup> نفس خداوند است.

مظهر الهی به علّت وفور مواهب روحانی‌اش به عنوان "سلطان الغنی"<sup>(۱۳۲)</sup> و "شجر الابهی"<sup>(۱۳۳)</sup> توصیف شده است.<sup>(۱۳۴)</sup> در واقع انسان هر آنچه را که برای تحقّق مقصود از حیاتش نیاز دارد، در او خواهد یافت. او "افق ابهی"<sup>(۱۳۵)</sup> است زیرا نور حیات بخش شمس الهی از او می‌تابد.

مظهر ظهور الهی "دوست معنوی"<sup>(۱۳۶)</sup> است که "مخصوص هدایت" انسان، "بلائی لا تحصی قبول فرموده"<sup>(۱۳۷)</sup> است. او به علّت محبتش به انسان وجود و کرمش، "جانان"<sup>(۱۳۸)</sup>، "معشوق"<sup>(۱۳۹)</sup>، "دوست"<sup>(۱۴۰)</sup> و "سلطان سلاطین عشق"<sup>(۱۴۱)</sup> است.

یک رشته دیگر از نمادها به مظهر ظهور الهی به عنوان مظهر جمال اشاره دارد.<sup>(۱۴۲)</sup> به این ترتیب او "جمال مبین"<sup>(۱۴۳)</sup>، "جمال هیکل بقا"<sup>(۱۴۴)</sup>، "جمال قدس جانان"<sup>(۱۴۵)</sup>، "جمال دوست"<sup>(۱۴۶)</sup>، "جمال گل"<sup>(۱۴۷)</sup> خوانده می‌شود. او با عناوین "غلام روحانی" و "غلام الهی"<sup>(۱۴۸)</sup>، "ساقی خلد" و "ساقی احدیه"<sup>(۱۴۹)</sup> نیز توصیف می‌شود که "جام باقی"<sup>(۱۵۰)</sup> را به انسان عرضه می‌کند. این نماد، که در اشعار تغزلی فارسی نمونه آن مشاهده می‌شود، شفاف و روشن است: مظهر ظهور الهی کلام و مواهب خود را برای رشد روحانی انسانی عنایت می‌کند، همانطور که ساقی جوانی جامی سرشار از باده مست‌کننده را برای سرور عنصری مهانش عرضه می‌کند.

توصیه شده است که به او توجه کنیم<sup>(۱۵۱)</sup> و بشنویم "آنچه از قلم عزّ نزول یافت."<sup>(۱۵۲)</sup> در واقع کلمات مظهر ظهور الهی اراده الهی، یعنی جملات مربوط به عهد الهی را که "حدود"<sup>(۱۵۳)</sup>، "اوامر"<sup>(۱۵۴)</sup> و "وصایا"<sup>(۱۵۵)</sup> باشد، بر انسان مکشوف می‌سازد. آنها تعالیم الهی هستند، که "صد هزار معانی غیبی"<sup>(۱۵۶)</sup> و "امر"<sup>(۱۵۷)</sup> الهی را که به "جیل ردائی"<sup>(۱۵۸)</sup>، "روضه جدید"<sup>(۱۵۹)</sup>، "شهر روحانی"<sup>(۱۶۰)</sup> تشبیه شده، بیان می‌کنند. با این همه، اگرچه این کلمات بس جمیل و عظیمند، در حدّ استعداد، قابلیت و درک انسان نازل شده‌اند نه در حدّ عظمت و مقام ذات الوهیت.<sup>(۱۶۱)</sup>

اگر ما خود را با این تعالیم انطباق دهیم، "سنبلات علم و حکمت" خداوند "سرسبز از بلده طیبّه" قلب ما "انبات نماید"<sup>(۱۶۲)</sup> و "همه هوش"<sup>(۱۶۳)</sup> شویم. به این ترتیب انسان می‌تواند بر تلقینات و تحریکات شهوت و امل که محصول عالم مادی است غلبه نماید و سجایای الهی روح را ظاهر و باهر سازد.

اما، اگر بخواهیم به این مواهب فائز شویم، باید با عشق و اختیار<sup>(۱۶۴)</sup>، با عملی که مستلزم بذل سعی و کوشش است در طلب آن برآئیم. در واقع، به علّت راز و رمزی که آن را "جز افنده پاک ادراک نماید"، درک

این "ملک فانی" (۱۶۵) برای ما به مراتب آسانتر از جهان دیگر است؛ و "سلطنت باقی" (۱۶۶) به اندازه "اسباب زرد و سرخ" (۱۶۷) برای ما واضح و روشن نیست. لذا عشق ورزیدن به جهان مادی برای ما آسانتر از محبت داشتن به عالم روحانی است. علیرغم این واقعیت، تلاش اساسی و مبارزه بنیادی در زندگی جهان خاکی این است که ما به جهان روحانی عشق بورزیم.

### بی‌وفایی ما نسبت به عهد و میثاق

اگرچه جملات مربوط به عهد و میثاق بسیار واضح و ساده به نظر می‌رسند، اما انسانها در طول اعصار (۱۶۸) مکرراً نسبت به آن بی‌وفایی کرده‌اند (۱۶۹)، غالباً از کنار مظهر ظهور الهی می‌گذرند و او را نمی‌بینند (۱۷۰)، و حتی در اقدامات ایذائی و ظلم و ستم علیه او زیاده‌روی می‌کنند. (۱۷۱) اما خداوند مهربان و رحیم است و به جای آن که به علت این ناسپاسی کفرآمیز و ظالمانه خشم گیرد و اندر غضب شود، نگرانی و اضطرابش را نشان می‌دهد که مبادا انسان گمراه شود و "به آب و گِل باز" گردد. (۱۷۲) او فقط انسان را متذکر می‌گردد که اعمال او پنهان نیست و روزی فرا خواهد رسید که حقیقتِ قلوب آشکار خواهد شد. (۱۷۳)

بی‌وفایی انسان دلائل بسیار دارد: ناپاکی و آلودگی انسان او را به نقطه‌ای جذب می‌کند که "جام فانی" را با آن "ماء کثیف نبید" (۱۷۴) ترجیح می‌دهد و "خود را بکسوف دنیا" می‌آلاید (۱۷۵)؛ "غفلت" که منشأ ظنون باطله است (۱۷۶)، مانند "حجبات" (۱۷۷) باعث می‌شود انسان تصوّر نماید عالم خاک عبارت از غنای صرف است (۱۷۸) و لذا او را "در سبزه‌زار شهوت و امل" به تعیّش سرگرم می‌کند (۱۷۹) به نحوی که فیوضات و مواهب الهی را بالمرّه فراموش می‌نماید (۱۸۰)؛ "غفلت" (۱۸۱) که باعث شده او "بگلهای بُعد توجه نموده از گلهای قرب محروم" (۱۸۲) گردد، سبب می‌شود که از تمام نعمتهای الهی و عهد خداوند روی بگرداند، و او را از ظاهر و بارز کردن شکوه و جلالتی که محتفی در "خلف سحاب" (۱۸۳) است باز می‌دارد؛ "بستر راحت" او را اغوا می‌کند تا به غیر خدا مشغول شود (۱۸۴)؛ "غرور و نافرمانی" یاد عهد و میثاق را "از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده" (۱۸۵) و به این ترتیب "شجره امید" او را "بریده" (۱۸۶) است.

### موانع موجود در سفرِ ما

همان علل بی‌وفایی ما به صورت موانعی در سفر روحانی انسان باقی می‌مانند. ناپاکی، خیالات باطل، غفلت، نادانی، بستر راحت، یأس و نافرمانی او را، در بُعد یأس‌آوری از خداوند، به این جهان وابسته نگاه می‌دارد. حسد او را از وصول به "جبروت باقی" محروم می‌کند و باعث می‌شود "از ملکوت تقدیس" خداوند "روائع قدس نشنود" (۱۸۷)؛ "غِل" او را از ورود به "بساط قدس احد" (۱۸۸) باز می‌دارد؛ "جدال" (۱۸۹) بیهوده و "حرص" (۱۹۰) او را در سختی، شدّت و محرومیت نگاه می‌دارد؛ ریا و تزویر او را از زمرة عاشقان حقیقی خارج می‌سازد (۱۹۱)؛ غیبت و افترا زبانش را، که "مخصوص ذکر" خداوند است، می‌آلاید. (۱۹۲)

این صفات به ماهیت مادی انسان تعلّق دارد. آنها نتیجه تمسّک او به نفس و دنیا است، یعنی علامتی که نشان می‌دهد او به عهدی که بسته است وفادار نیست، زیرا دل به نفس و دنیا بسته نه به خداوند.

در کلمات مکتونه نفس در عباراتی چون "حبس نفس" (۱۹۳) یا "نفس ناری" (۱۹۴) توصیف شده است، یعنی واقعیتهایی که می‌تواند انسان را به رفتاری متمایل سازد که باید از آن اجتناب نماید. (۱۹۵) این حالت به "مراکب نار نفس" مربوط می‌شود که انسان بر آن سوار شده و عاصی و بی‌باک "در سیبلیهای مهلک خطرناک"

می‌راند<sup>(۱۹۶)</sup>؛ نفس به "بادهای مخالف" تشبیه شده که موجب خاموشی "شمع دل" می‌شود که "برافروخته دست قدرت" خداوند است<sup>(۱۹۷)</sup>؛ این نفس با "شهوت"<sup>(۱۹۸)</sup> مانند غلافی تیره مانع از آن می‌شود که "جوهر" انسان "بر عالمیان هویدا و روشن آید."<sup>(۱۹۹)</sup>

موانع دیگری نیز بر سر راه انسان در این سفر روحانی قد علم می‌کند که به شرایط زندگی بستگی دارد. امتحانات الهی، مانند بلا است، اما در عین حال آنها را "المحب الصادق یرجو"<sup>(۲۰۰)</sup>، چه که همین بلاها او را قادر می‌سازند تا محبت خویش به خداوند را ظاهر و باهر سازد؛ یا ثروت<sup>(۲۰۱)</sup> که به راحتی ممکن است انسان را از خداوند دور سازد.

دوستان ناباب نیز به عنوان موانع توصیف شده‌اند، زیرا می‌توانند تأثیرات منفی و زیانبار بر روح انسان داشته باشند، تا بدانجا که به او توصیه می‌شود از "اغیار عبادی و اشرار خلق"<sup>(۲۰۲)</sup> احتراز نماید.<sup>(۲۰۳)</sup>

### نتایج و عواقب بی‌وفایی

نفوسی که نسبت به عهد و میثاق بی‌وفا باشند محکومند که در "بعد" از خداوند باقی بمانند<sup>(۲۰۴)</sup>، از عشق و محبت او محروم باشند<sup>(۲۰۵)</sup> و گاهی اوقات حتی مورد لعن خداوند واقع گردند<sup>(۲۰۶)</sup>. این نفوس که در "حبس نفس" اسیرند<sup>(۲۰۷)</sup>، در زندگی خویش از آسایش و "راحت"<sup>(۲۰۸)</sup> بالمره محرومند. آنها که در جستجوی بیپرده و بی‌ثمر برای یافتن آبی گوارا جهت تسکین و خشنودی خویش، راه را گم کرده‌اند<sup>(۲۰۹)</sup>، به تشنگی جاودانی مبتلا خواهند شد.<sup>(۲۱۰)</sup> این قربانیان ظنّ و گمان<sup>(۲۱۱)</sup> که در "مدارج ذلّ و هم"<sup>(۲۱۲)</sup> باقی مانده‌اند، "... بزکام مبتلا شده" و از "نسائم جود" محروم شده‌اند<sup>(۲۱۳)</sup>؛ آنها اسیر فقر<sup>(۲۱۴)</sup>، دنائت روحانی<sup>(۲۱۵)</sup> و "ذلت بی‌منتهی"<sup>(۲۱۶)</sup> و "بدیاری فنا راجع"<sup>(۲۱۷)</sup> خواهند شد. این مبتلایان به "نُصب" و "لُغوب"<sup>(۲۱۸)</sup>، "مُحنت و خطا"<sup>(۲۱۹)</sup>، به مرگ روحانی دچار شده به هلاکت خواهند رسید<sup>(۲۲۰)</sup> یا از لحاظ معادشناسی، به "بلای ناگهانی ... و عقاب عظیمی"<sup>(۲۲۱)</sup> مبتلا خواهند گشت.

با اینهمه اگر چه ما، که به نفس خود ابصر و اعرفیم از نفوس سایرین<sup>(۲۲۲)</sup>، بر محدودیت‌های خود وقوف داریم، ولی به غلط معتقدیم که "اسرار قلوب مستور است"<sup>(۲۲۳)</sup>، و این که بی‌وفایی ما بدون مجازات باقی خواهد ماند. اما خداوند بر جمیع اسرار واقف است و به علّت بزرگواری‌اش تصمیم گرفته است در مورد آنها دم نزند<sup>(۲۲۴)</sup>. او از ما می‌خواهد که منفرداً، در پایان ایّام خویش وقتی که مرگ ناگهان به سراغ ما می‌آید، نفس خود را به حساب بکشیم و اعمال خود را مورد بررسی قرار دهیم.<sup>(۲۲۵)</sup> آن زمان که مرگ ناگهان به سراغ ما می‌آید، تمام اسرار قلوب ما مشهود و آشکار خواهد شد و خداوند، در انتهای دوران وقتی که "صبح نورانی از افق قدس صمدانی بردمد"<sup>(۲۲۶)</sup> بدون توجّه به اسباب زرد و سرخ این جهان، ما را، مجتمعاً با جمیع افراد بشر "در خیمهٔ یکرنگ تراب"<sup>(۲۲۷)</sup> در خواهد آورد و در آن زمان برای تمام آنچه که مرتکب شده‌ایم<sup>(۲۲۸)</sup> و ظلم و ستمی که روا داشته‌ایم<sup>(۲۲۹)</sup> با مجازات روبرو خواهیم شد.

### عبارات مربوط به عهد و میثاق

بخش اصلی تعالیم اخلاقی در کلمات مکنونه مطرح شده است. با این همه آنچه که در این مجموعه آمده فهرستی خشک از احکام یا توصیفی طولانی از سفسطه‌های مبهم و انتزاعی نیست، بلکه ندای پدری خردمند و مهربان است که فرزندانش را نسبت به تعالیش متذکّر می‌دارد و به علّت محبت عظیمش، تارهای قلوب آنها

را در اعماق وجودشان به ارتعاش می‌آورد. آیا این بدان علت است که توصیه‌ها و پندهای او ارزشمندترین بخش تمام آیات و احادیث مذهبی است و به این ترتیب توسط جمیع نفوس در عزیزترین تجارب طفولیت جذب شده است؟ آیا "نی" (۲۳۰) روح انسانی، با درک نسائی که از صحنه‌های نادیده محل تولدش که منشأ اوست می‌وزد، با استماع نغمه کلام الهی به اهتزاز می‌آید و مشعوف می‌گردد؟

### عشق الهی

خدای کلمات مکنونه میل دارد که تنها او "محبوباً فوق کل شیء" (۲۳۱) باشد. او به علت فضل و عنایتی که به انسان داده، مدّعی این عشق است (۲۳۲)؛ این مواهب و عنایات عبارتند از "روائح القدس" و کلام الهی (۲۳۳). خداوند می‌فرماید، "أَحِبِّينِي لِأَحِبَّكَ إِنَّ لَمْ تُحِبِّني لَنْ أُحِبَّكَ أَبَدًا" (۲۳۴). این رابطه عاشقانه دوطرفه است، مانند ارتباطی که بین خورشید و درخت یا مادر و فرزند وجود دارد که حتی در طبیعت اساس و مبنای رشد و نمو است. دنیای مادی و نفس انسانی، در میرایی و گذرایی خود، هیچکدام ارزش عشق انسان را ندارند. تنها خداوند است که ارزش پرستیدن و عشق ورزیدن را دارد و چنین عشقی، که جوهر ایمان و وفای انسانی نسبت به عهد الهی است، شرطی اجتناب‌ناپذیر و لازم است که به وسیله آن مواهب ضروری الهی را می‌توان کسب کرد و تحوّل درونی را، که هدف حیات بشری است، می‌توان حاصل کرد. نتایج حاصله آنقدر ثمربخش و مفید است که این عشق به عنوان آنچه که باید "چون بصر و جان عزیزش" داشت (۲۳۵) توصیف شده است. هر چیز دیگری تنها شادمانی گذرا عرضه می‌دارد و نهایتاً برای انسان ثمری جز تلخی و توهم نخواهد داشت. (۲۳۶)

### عشق به مظهر ظهور الهی

با این همه، از آنجا که خداوند در "قَدَمِ ذات" و "ازلیّة کینونت" (۲۳۷) خود مکنون و دور از دسترس عرفان بشر است، ما نمی‌توانیم محبت خود را مستقیماً متوجه او سازیم. هدف محبت ما مظهر اوست، یعنی نفسی که حضرتش اراده فرموده در او تجلّی نماید، یعنی مظهر ظهور خداوند. این عشق به مظهر ظهور الهی صرفاً یک احساس یا تفکر نیست، بلکه طلب و تلاشی مستمرّ و دائمی برای تقرب جُستن به خداوند (۲۳۸) و برای حصول "رضا"ی الهی (۲۳۹) است که زمانی میسر می‌شود که، صرفاً به علت حبّ به حضرتش، به موجب احکام و حدود او عمل کنیم. (۲۴۰) برای حصول این تقرب و کسب رضایت، ما باید "قلباً جیداً حسنّاً منیراً" (۲۴۱) کسب کنیم. (۲۴۲)

### قلباً جیداً

اولین صفتی که قلب باید دارا باشد پاکی و طهارت است، یعنی این که از هر آنچه جز خداوند است پیراسته، منزّه و مقدّس باشد. (۲۴۳) در واقع قلب مرکز محبت انسان است و لذا خداوند آن را از برای خود می‌خواهد (۲۴۴)؛ "فَوَادِكُ مَزَلِي قَدْسُهُ لَزُولِي..." (۲۴۵) محققاً میسر نیست "... که یار و اغیار در قلبی بگنجد" (۲۴۶) یا مسلّم است که "اراده (او) و غیر (او) ... در یکدل و قلب نگنجد." (۲۴۷) بنابراین، حضرت بهاءالله نصیحت (۲۴۸) می‌فرمایند، "پس اغیار را بران تا جانان بمنزل خود در آید." (۲۴۹) این حالت را انقطاع و "تجريد" (۲۵۰) خوانند.



اولین شرط تجرید، انقطاع از نفس است، "إن تحبَّ نفسی فاعرض عن نفسک...<sup>(۲۵۱)</sup>؛ "ما قُدِّرَ الرَّاحَةُ إِلَّا باعراضک عن نفسک...<sup>(۲۵۲)</sup>؛ "از نفس بگذر و... در فضای قدس ربّانی بیارام.<sup>(۲۵۳)</sup> انقطاع از نفس دلالت بر نگرش‌ها و رفتارهای متعدّد دارد.

اولاً، دالّ بر انقطاع از "ظنون و اوهام"<sup>(۲۵۴)</sup> است، یعنی آراء و عقایدی که در طول زمان گرد آمده و چون با حقیقت فاصله فراوان دارد، به عنوان تعصّبات توصیف می‌شود. گاهی اوقات انسانها این ظنون و اوهام را علم و یقین<sup>(۲۵۵)</sup> محسوب می‌دارند، زیرا بخشی از سنت و روایت است. اما همین نوع "علم" است که انسان را از حصول معرفت نسبت به مظهر ظهور الهی، آن زمان که ظهور می‌فرماید و از قدرت ظاهری دنیوی محروم و مستغرق در جلال و عزّت روح است، باز می‌دارد.<sup>(۲۵۶)(۲۵۷)</sup> به این ترتیب کلمات مکنونه توصیه می‌فرماید، "جاهل شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف بساحت قدسم درآئی."<sup>(۲۵۸)(۲۵۹)</sup>

یکی دیگر از شرایط تجرید عبارت از انقطاع از دنیا است.<sup>(۲۶۰)</sup> این انقطاع دالّ بر انقطاع از ثروت می‌باشد، یعنی آنچه که گذرا و ناپایدار<sup>(۲۶۱)</sup> و برای روح خطرناک است<sup>(۲۶۲)</sup>. معهذ، ثروت تنها در صورتی محکوم است که مانعی بین انسان و خداوند باشد<sup>(۲۶۳)</sup>. فقری که در کلمات مکنونه توصیه شده عبارت از "فقر از ماسوی الله"<sup>(۲۶۴)</sup> است که عبارت از تسلیم محض در مقابل اراده الهی است.

انقطاع از دنیا بر انقطاع از "ملکوت اسماء"، یعنی از "غرور... و... تکبر"<sup>(۲۶۵)</sup> و بر "الصبر فی قضائی و الاضطبار فی بلائی"<sup>(۲۶۶)</sup>، که در اینجا به عنوان "علامة الحبّ"<sup>(۲۶۷)</sup> ذکر شده، نیز دلالت دارد.<sup>(۲۶۸)</sup> این صبر و استقامت می‌تواند تا مرحله شهادت و جانفشانی پیش برود<sup>(۲۶۹)</sup>، که مقصود از آنها نه تنها به صورت ظاهر ظاهر می‌باشد، بلکه به حیاتی اشاره دارد که تماماً به خدمت به امر روح اختصاص یافته باشد. بدون این صفات و سجایا، سبیل انقطاع را نمی‌توان طی کرد، زیرا قوّه اخلاقی مورد لزوم که بتوان به وسیله آن از عهده امتحانات حیات برآمد، وجود ندارد.

انقطاع از نفس و از دنیا دلالت بر نفرت و انزجار از زندگی ندارد، بلکه صرفاً باید به معنای واقعی آن توجه کرد، یعنی مکتبی که روح بتواند در آن بیاموزد که چگونه در اعمال زندگی روزانه صفات عالم روحانی را که به طور بالقوه بدان اعطاء شده است<sup>(۲۷۰)</sup> بشناسد. لذا، انقطاع عبارت از ریاضت کشیدن، ترک دنیا و بی تفاوتی نیست، بلکه گزیدن خداوند به عنوان عالیت‌ترین هدف زندگی است. کلمات مکنونه به وضوح هشدار می‌دهد که "پست‌ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهرند"<sup>(۲۷۱)</sup> و "... باعمال خود را بیارایید نه بأقوال"<sup>(۲۷۲)</sup>. این کلمات جای هیچگونه شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد: کسی که به خداوند عشق می‌ورزد و حبّ او را در دل و جان جای می‌دهد باید نحوه زندگی با انقطاع و نیز تعهد و خدمت را، صرفاً به خاطر محبت الهی، بیاموزد و در پیش بگیرد.

با پاک کردن قلب "بصیقل روح" و شتافتن به "ساحت لولاک"<sup>(۲۷۳)</sup> می‌توان سبیل انقطاع را پیمود. سطح ناهوار و خشن قلب منعکس کننده شکوه و جلال شمس حقیقت نخواهد بود مگر آن که با مساعی مداوم در عمل به احکام، که برای ورود به "ساحت لولاک" لازم است، بتوان آن را صیقل داد و از قیود و ناپاکی‌های زندگی خاکی آزاد و رها ساخت و سطحی صاف و درخشان پدید آورد<sup>(۲۷۴)</sup>

از جمله مواردی که در مساعدت نفسی که جهت حصول انقطاع تلاش می‌کند مؤثرند درون‌نگری است که ممکن است انسان را به "حاسب نفسک... فی کلّ یوم"<sup>(۲۷۵)</sup> هدایت نماید، ذکر الهی است که به عنوان "طیب

جميع علّتها<sup>(۲۷۶)</sup> تلقی شده و مصاحبت ابرار<sup>(۲۷۷)</sup> است که "زنگ دل بزدايد"<sup>(۲۷۸)</sup> و "قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن"<sup>(۲۷۹)</sup> سازد.

خصوصیات قلب پاک و جیّد با صفات دیگر نیز توصیف می شود مانند انصاف<sup>(۲۸۰)</sup>، توکل به خداوند<sup>(۲۸۱)</sup>، "وفا"<sup>(۲۸۲)</sup>، "فناعت"<sup>(۲۸۳)</sup>، اطاعت<sup>(۲۸۴)</sup>، خضوع در مقابل خداوند<sup>(۲۸۵)</sup>.

قلباً ... حسناً: عشق به نوع بشر

میثاق الهی انسان را به حصول "رضای او" که در حصول "خلق او بوده و خواهد بود"<sup>(۲۸۶)</sup> هدایت می کند. برای نیل به این رضایت، صفاتی چند برای "قلباً ... حسناً"<sup>(۲۸۷)</sup> لازم است<sup>(۲۸۸)</sup>: "عشق"<sup>(۲۸۹)</sup>، "انصاف"<sup>(۲۹۰)</sup>، صداقت، وفا، و خلوص<sup>(۲۹۱)</sup>، خضوع در مقابل ابناء نوع<sup>(۲۹۲)</sup>، ادب و مهربانی<sup>(۲۹۳)</sup>، اتفاق<sup>(۲۹۴)</sup>، بردباری و مدارا<sup>(۲۹۵)</sup>، شفقت و رحمت<sup>(۲۹۶)</sup>، احسان و بخشندگی<sup>(۲۹۷)</sup>. این صفات حسنه برای ایجاد آنچه که عموماً به عنوان "خصیصه مطلوب" توصیف می شود، تأثیر مثبت دارند. کسی که دارای خصیصه مطلوب باشد فردی است با محبت و دوست داشتنی<sup>(۲۹۸)</sup>. او به تمام نفوس اطراف خود عشق می ورزد و جمیع کسانی که با او ملاقات می کنند به راحتی نسبت به او محبت می یابند. لهذا این صفات در ارتباطات بشری، که کمال آن در وحدت عالم انسانی تحقق می یابد، بسیار ارزشمند هستند. وحدت عالم انسانی، محور تعالیم حضرت بهاء الله، در کلمات مکنونه حضرت بهاء الله، هم به عنوان نقطه آغاز و ایجاد نوع بشر، که "خلقناکم من تراب واحد"<sup>(۲۹۹)</sup> است مطرح شده و هم به عنوان نقطه اوج تکامل، بالاترین تجلّی روحانیت جمعی که در این دنیای خاکی قابل حصول است و لذا هدف از خلقت کلّ عالم می باشد، ذکر گردیده است. تعجّبی ندارد که کلمات مکنونه غیبت و افترا<sup>(۳۰۰)</sup>، حسادت<sup>(۳۰۱)</sup>، غیْل و خباثت<sup>(۳۰۲)</sup> را که از جمله عوامل مهمّ تفرقه و تشّت هستند شدیداً مورد ملامت قرار می دهد.

قلباً ... منیراً: خلاّقیت

"إفْرَح بسرور قلبک لتکون قابلاً للقاءی و مرآةً لجمالی"<sup>(۳۰۳)</sup>. این فرح و سرور در اثر تسلیم و رضا در مقابل اراده الهی، یعنی "الخضوع لامر" خداوند و "التواضع لوجه"<sup>(۳۰۴)</sup> او، و شکر و سپاس به درگاهش<sup>(۳۰۵)</sup> حاصل می شود. حضرت عبدالهّاء این شکر و سپاس را نه صرفاً "شکر و حمد لسانی که فقط منحصر به بیان شکرانه" باشد، بلکه به عنوان "امتنان قلبی" توصیف می فرمایند که خود را در "احساسات روحانیه" یا حتّی بالاتر از آن "در اعمال و افعالی محمود و مستحسن" ظاهر می سازد مانند:

ایثار، محبت به عباد، حتّی فدا کردن حیات در سبیل آنها، بذل محبت به جمیع مخلوقات، انقطاع از عالم، انجذاب به ملکوت ابهی، وجه نورانی، لسان فصیح، گوش شنوا، تلاش شبانه روزی برای حصول رضایت الهی.<sup>(۳۰۶)</sup>

رضایت و امتنان نه تنها در مقابل مواهب عظیم الهی<sup>(۳۰۷)</sup> بلکه در حین احاطه امتحانات زندگی نیز باید ابراز شود، امتحاناتی که در این خصوص بر انسان نازل می شود تا وفای او به عهد و میثاق الهی مورد آزمایش قرار گیرد: "إن لا یصیبک البلاء فی سبیلی کیف تسلك سبل الرّاضین فی رضائی وإن لا تمسک المشقة

شوقاً للقاء كيف يصيبك التور حُباً لجمال. (۳۰۸)

سایر صفات یک قلب منیر عبارت است از علم (۳۰۹) و معرفت نفس (۳۱۰)، حکمت (۳۱۱) و تقدّس (۳۱۲)، حالت دعا و تبَتّل (۳۱۳)، وحدت (۳۱۴) و تعهّد نسبت به کاری که انجام داده می‌شود (۳۱۵)، سرور (۳۱۶) و قابلیت برخورداری از هر لذّت مشروعی که ممکن است در زندگی به او عرضه شود (۳۱۷)، آرامش در حین مواجهه با مرگ (۳۱۸) و آخرین مورد که اهمّیتش از سایرین کمتر نیست تأثیر نیکویی است که بر دیگران می‌گذارد (۳۱۹). قلبی که از چنین مواهبی برخوردار باشد وسیله‌ای همه‌کاره و مفید است که امر الهی، بنا به فرموده ذات اقدسش، توسط آن می‌تواند در عالم استقرار یابد و شهره خاصّ و عام گردد. (۳۲۰)

هدف از طیّ طریق در این سبیل: روحانیت

وفای به عهد و میثاق انسان را در طریق از حیات دلالت می‌کند، که با مساعی مستمرّ و مداوم در عمل به موجب آنچه که مظهر ظهور الهی لازم می‌شمارد، شکل می‌گیرد (۳۲۱). با بذل این مساعی، انسان کلام الهی را "علی لوح الرّوح" (۳۲۲) می‌نگارد، و به این ترتیب صفات و شرایطی را کسب می‌کند که برای حصول موفقیت در مجهوداتش نیز ضروری است. این یک جریان تحوّل است که در بدایت امر به کندی پیش می‌رود و بعد سرعت می‌گیرد و بدین وسیله انسان از عالم خاک به مدارج عالیه در عوالم نورانیّه آسمانی می‌رسد. (۳۲۳) این تحوّل تدریجی است (۳۲۴) و به عنوان "سبیل قدس" (۳۲۵) یا "مراتب انقطاع" (۳۲۶) توصیف شده است.

در این جریان، نفس انسانی به عنایت و مدد "روح القدس" (۳۲۷) از روح حیات مملو شود، دیده بصیرتش گشوده گردد (۳۲۸) و "لاّلی اسرار" الهی "و جواهر علم" ربّانی (۳۲۹) که خداوند در وجود او به ودیعه نهاده از کمون به ظهور رسد. به این ترتیب نفس انسانی "نوراً ازلیّاً و روحاً قدّمیّاً" (۳۳۰) می‌گردد، "بجوهر التّقی" (۳۳۱) فائز می‌گردد و به تملّک "مُلکاً دائماً باقیّاً ازلاً قدیماً" (۳۳۲)، که برای آن خلق شده، نائل می‌شود.

با کسب تدریجی فضائل الهی و طیّ مداوم مسیر تکامل، نفس و هوی، خوف و تردید در قلب او زایل می‌شود و آرامش، سرور، یقین و عشق نیرومندتر می‌گردد. قوای مکنون عنصری، فکری و روحانی انسان با افزایش میزان اتّحاد و اتّفاق و از میان رفتن اختلاف و نفاق، تقویت می‌شود. با خلوصی که نفس انسانی در عزم جزمش برای ابراز محبّت الهی در اعمال و افعال خود دارد، قلب نه تنها به صفات حسنه، مانند قابلیت عشق ورزیدن فعال به دیگران، بلکه به نورانیتی نائل می‌گردد که نور مصباح هدایت را بر دیگران نیز ساطع می‌سازد. انسان یکی از آن احراری شده است که حضرت بهاءالله اینگونه توصیف می‌فرماید، "اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شوزیرا... قلب مرده گان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند." (۳۳۳) به این ترتیب رشد روحانی نه یک عمل مرتاضانه بی حاصل است، نه یک جریان خودشیفتگی رضایت از خویشستن، بلکه طریقی است که با اشتغال به خدمت، به ترقّی نوع بشر منتهی می‌شود. در موازنه و تعادل بین دو حیطه خصوصّی و میدان عمومی، نفوذ و تأثیر متقابل بین این دو برقرار می‌گردد که حضرت عبداله‌بهاء اینگونه توصیف می‌فرمایند:

هر نفسی که منطبق با این تعالیم زندگی کند ... از امراض و علل مستولیه بر کلّ عالم انسانی مصون و محفوظ ماند، و اگر جز این باشد، بیماری‌های نفسانی، امراض دماغی، علل مختلف، نقائص و شرور او را احاطه کند و از فیوضات حیات بخش الهی بالمرّه محروم ماند.

اصول اساسی این معالجات شفابخش عبارت از معرفت و عشق الهی، انقطاع از ماسوی الله، در کمال خلوص توجه به ملکوت الله، ایمان راسخ، استقامت و وفا، مهربانی با جمیع خلق و کسب فضائل الهی است که برای عالم انسانی مقدّر شده است. اینها اصول اساسی ترقی، مدنیت، صلح عمومی و وحدت عالم انسانی است، سرّ سلامت ابدی، و علاج و شفا برای انسان است. (۳۳۴)

این است "وصال" (۳۳۵)، نیل به ازلیت و احدیّت الهیه (۳۳۶) و به عظمت و کبریایی خداوندی (۳۳۷). این "جنتک وصلی" (۳۳۸) را حضرت عبدالبهاء اینگونه توضیح فرموده اند:

قربیت الهیه به توجه الی الله است، قربیت الهیه به دخول در ملکوت الله است، قربیت الهیه بخدمت عالم انسانی است، قربیت الهی به محبت بشر است، قربیت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است، قربیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است، قربیت الهیه به تحرّی حقیقت است، قربیت الهیه به تحصیل علوم و فضائل است، قربیت الهیه به خدمت صلح عمومی است، قربیت الهیه به تنزیه و تقدیس است، قربیت الهیه به اتفاق جان و مال و عزّت و منصب است. (۳۳۹)

#### خداوند در درون انسان

در طیّ این جریان تحوّل، معرفت واقعی نفس، که با "فارجمع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدراً قیوماً" (۳۴۰) توصیف شده، حاصل می شود. حضرت عبدالبهاء آن را اینگونه توصیف فرموده اند:

این همان بیانی است که ... حضرت مسیح، در انجیل خطاب به حواریونش فرمود، 'من در پدر هستم و شما در من و من در شما' (۳۴۱).

وقتی که قلوب مقدّس و منزّه باشد و به تربیت الهیه و تعالیم سماویه مظهر کمالات نامتناهی گردد، مانند مرآة صافیه است، و شمس حقیقت در کمال قدرت، اقتدار و عظمت در چنین آئینه ای چنان متجلی گردد که هر آنچه در مقابل آن قرار گیرد روشن، منیر و مشتعل شود. (۳۴۲)

به این ترتیب در انتهای این سبیل انسان خداوند را در درون خود می بیند و می شناسد، آیا خداوند صورت و مثال خویش را بر انسان القاء فرموده است؟ (۳۴۳)

در این حالت و وضعیت است که نهایتاً می توان گفت که انسان به میثاق الهی توجه می کند، اهمیت می دهد و به آن وفادار می ماند، یعنی تحقّق این کلمات است که، "اگر صدر را مقدّس کنی حال آن صحرا و آن فضا را بنظر در آرید و بیان من بر همه شما معلوم شود." (۳۴۴) هر نفسی که به چنین مقصدی واصل گردد به هدف از وفاداری نائل شده است. حضرت باب می فرماید، "إِنَّ اللَّهَ ضَمَّنَ عَلَى نَفْسِهِ ... بِأَنْ يَغْلِبَنَّ أَحَدًا مِنَ أَصْحَابِ الْحَقِّ عَلَى مَاتِهِ نَفْسٍ مِنْ دُونِهِمْ وَمَاتِهِ مِنْهُمْ عَلَى أَلْفٍ مِنْ دُونِهِمْ وَأَلْفٍ مِنْهُمْ عَلَى كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا." (۳۴۵) نظم جهانی آینده بر چنین اساسی بنا خواهد شد و عالیترین آمال و منویات بشری برای صلح و عدالت تحقّق خواهد یافت.

## مآخذ و مراجع و یادداشتها

- ۱- توضیح مترجم: در مواردی که نویسنده به ذکر مآخذ امری اکتفا کرده و مراجعه را به خواننده موکول نموده است، مترجم بیانات مبارکه را داخل علائم [] آورده است. ضمناً کلمات "عربی" و "فارسی" در پاورقی‌ها به معنای کلمات مکنونه عربی و کلمات مکنونه فارسی است.
- ۲- بنگرید به انوار هدایت، فقره ۱۶۳۳ [حضرت ولی امرالله در جوابیه مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۴۹ خطاب به یکی از احباء می‌فرمایند، "... فقرات کلمات مبارکه مکنونه نظم و ترتیب خاصی ندارند. آنها صرفاً اندیشه‌های گهرواری هستند که از ذهن و روح سرشار مظهر پروردگار برای نصیحت و هدایت خلق روزگار تراوش و تلاؤ یافته‌اند..."] (ترجمه)
- ۳- مقصود احادیث مقدسه اسلامی است که در آنها خداوند به عنوان متکلم وحده سخن می‌گوید.
- ۴- Divine Self
- ۵- قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۸۸
- ۶- عربی، مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۱۷
- ۷- فارسی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹۵
- ۸- Sacred Mythology اثر Collins صفحات ۱۱ و ۱۲. این فقره در مقاله اصلی به تمام آثار حضرت بهاءالله اشاره دارد.
- ۹- Hidden Words اثر جرج تاونزند، ص ۲۷۴
- ۱۰- فی‌المثل نگاه کنید به جلد اول منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌بهاء، ص ۳۳ [کلمات مکنونه تلاوت کنید و به مضمون دقت کنید و به موجب آن عمل نمائید.]
- ۱۱- قرن بدیع، ص ۲۸۸
- ۱۲- عربی، شماره ۳ [... عرفْتُ حَيِّ فَيَكْ خَلَقْتُكَ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي وَ أَظْهَرْتُ لَكَ جَمَالِي] - مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۸
- ۱۳- عربی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۲ / کتاب مقدس نیز قبلاً مفهوم مشابهی را به کلامی متفاوت بیان کرده است، "و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید." (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب اول آیه ۱۶)
- ۱۴- عربی، شماره ۴، ۴۴ و ۵۷
- توضیح مترجم: در ترجمه انگلیسی کلمات مکنونه (شماره ۴)، ضمیر ک به soul ترجمه شده که به معنی نفس است. در شماره ۴۴ عبارت "فی سِرِّک به in thine inmost soul ترجمه شده است. در شماره ۵۷ کلمه الرَّوْح به thy soul ترجمه شده است.
- ۱۵- فارسی شماره ۱ [پَر جان]، ۱۹ [در عبارت "اگر صدر را مقدس کنی"، کلمه صدر به soul ترجمه شده است] و ۴۰ [در عبارت "از جس نفس خود را آزاد کن" کلمه خود به Soul ترجمه شده است.]
- ۱۶- عربی شماره‌های ۵۹ ["روحک منظری طهرها لظهوری"]، ۷۱ ["أَكْتُبُ كُلَّ مَا الْقَيْنَاكَ ... عَلَى لَوْحِ الرُّوح"]، فارسی شماره ۱ ["گلبن معانی" در انگلیسی به rose-garden of the spirit ترجمه شده است]
- ۱۷- قلب: عربی، شماره‌های ۱ [قلباً جِئداً...]، ۲ [عبارت "فَكَرْ فِي ذَلِكَ" به Ponder this in thy heart ترجمه شده است]، ۳۶ [افرح بسرور قلبک]، ۵۴ [عبارت "إِنْ تُحِبَّ..." به If thine heart be set upon... ترجمه شده است]، ۵۹

["فؤادک منزلی"، ۶۳ ["سیناء قلبک"، ۷۱ ["جوهر الفؤاد"،

دل: فارسی، شماره‌های ۳ ["روضه قلب"، ۶ ["قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد"، ۸ ["قلب را بصیقل روح پاک کن"، ۱۰ ["دل مرده جز بگل پژمرده..."، ۱۱ ["با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف بساحت قدسم در آئی"، ۱۶ ["قلبی نه تا حرفی بیابد"، ۱۷ ["با قلب طاهر و نفس مقدس"، ۲۶ ["هرگز شنیده‌ئی که یار و اغیار در قلبی بگنجد"، ۲۷ ["...مگر قلوب را که محلّ نزول تجلّی جمال و اجلال خود معین فرمودم"، ۳۱ ["اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب بگنجد"، ۳۲ ["شمع دلت برافروخته دست قدرت من است"، ۳۳ ["تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان." در متن انگلیسی کلمات مکنونه عبارت "بلده طیه" به sacred city of thy heart ترجمه شده است. ۳۶ ["باید جبه‌های حکمت و علم را در ارض طیه قلب مبذول دارید... تا سنبلات حکمت الهی از دل بر آید نه از گِل"، ۴۱ ["جز افتده پاک ادراک ننماید"، ۴۲ ["دل را از غل پاک کن"، ۴۴ ["با دل پاک و قلب طاهر... فارغ باش"، ۵۶ ["مصاحبت ابرار زنگ دل بزداید"، ۵۷ ["مجالست اشراق نور جان را بنار حُسان تبدیل نماید" در این عبارت کلمه جان به heart ترجمه شده است. ۶۸ ["با دل آلوده بکثافت شهوت و هوی معاشرت را جویی"، ۷۸ ["تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان... تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلدة طیه انبات نماید. "]

۱۸- ["اودعْتُ فیکَ روحاً مِنّی"] عربی، شماره ۱۹، مجموعه الواح، ص ۲۱

۱۹- به سفر پیدایش باب اول آیه ۲۶ ["و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم... پس خدا آدم را بصورت خود آفرید، او را بصورت خدا آفرید..."] و قرآن، سوره احزاب آیه ۷۲ ["إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا"] مراجعه نمایید.

۲۰- عربی، شماره ۱۴ ["أَنْتَ مُلْكِي وَ مُلْكِي لَا يَفْنَى..."] مجموعه الواح، ص ۲۰

۲۱- عربی، شماره ۵۸، مجموعه الواح، ص ۲۹ ["هیکل الوجود عرشی..."]

۲۲- عربی ۵۹ ["فؤادک منزلی..."]، ص ۲۹

۲۳- فارسی، شماره ۲۷، مجموعه الواح، ص ۳۸۱

۲۴- عربی، شماره ۵۹، ص ۲۹ ["روحک منظری"]

۲۵- فارسی، شماره ۳۳ و ۷۸ ["تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلدة طیه انبات نماید"]

۲۶- عربی، شماره ۶۳، مجموعه الواح ص ۳۰ ["نفختُ روحَ السَّاءِ فی سیناء قلبک..."]

۲۷- عربی، شماره ۱۰، مجموعه الواح ص ۱۹

۲۸- عربی، شماره ۱۱، مجموعه الواح ص ۲۰

۲۹- عربی، شماره ۱۲، مجموعه الواح ص ۲۰

۳۰- عربی، شماره ۶۹، مجموعه الواح ص ۳۲

۳۱- عربی، شماره ۳۲، مجموعه الواح ص ۳۸۳

۳۲- فارسی، شماره ۲، مجموعه الواح ص ۳۷۳

۳۳- عربی، شماره ۷۱، مجموعه الواح ص ۳۲، فارسی، شماره ۴۴، مجموعه الواح ص ۳۸۶ [عبارت صفحه دل در انگلیسی به tablet of your hearts ترجمه شده است.]

۳۴- فارسی، شماره ۳۳، ۷۸ و ۳۶ ["ارض طیه"] مجموعه الواح صص ۳۸۳، ۳۹۷ و ۳۸۴

۳۵- فارسی، شماره ۴۴، مجموعه الواح ص ۳۸۶

۳۶- فارسی، شماره ۳، مجموعه الواح ص ۳۷۳

- ۳۷- عربی، شماره‌های ۳۳، ۳۶ ["سبيلات حکمت الهی"] و ۷۸ مجموعه الواح صص ۳۸۳، ۳۸۴ و ۳۹۷
- ۳۸- فارسی، شماره ۱۰، مجموعه الواح ص ۳۷۰
- ۳۹- عربی، شماره ۲۳، مجموعه الواح، ص ۲۲ ["انت تبغی الفناء"]
- ۴۰- فارسی، شماره ۳۶، مجموعه الواح، ص ۳۸۴ ["ملک یزوال را بانزالی از دست منه"]
- ۴۱- فارسی، شماره ۳۸، مجموعه الواح، ص ۳۸۴ ["براحت یومی قانون مشو"]
- ۴۲- فارسی، شماره ۴۰، مجموعه الواح، ص ۳۸۵
- ۴۳- فارسی، شماره ۷۴، مجموعه الواح، ص ۳۹۵
- ۴۴- همان مأخذ
- ۴۵- عربی، شماره ۵۴، مجموعه الواح، ص ۲۸
- ۴۶- فارسی، شماره ۱۴، مجموعه الواح، ص ۳۷۶
- ۴۷- فارسی، شماره ۶۰، مجموعه الواح، ص ۳۹۱
- ۴۸- فارسی، شماره ۶۲، مجموعه الواح، ص ۳۹۱
- ۴۹- فارسی، شماره ۳۷، مجموعه الواح، ص ۳۸۴
- ۵۰- فارسی، شماره ۳۸، مجموعه الواح، ص ۳۸۴
- ۵۱- فارسی ۳۹، مجموعه الواح، ص ۳۸۰
- ۵۲- همان مأخذ
- ۵۳- فارسی، شماره ۲۳، مجموعه الواح، ص ۳۷۹
- ۵۴- فارسی، شماره ۷۹، مجموعه الواح، ص ۳۹۷
- ۵۵- فارسی، شماره ۲۱، مجموعه الواح، ص ۳۷۹
- ۵۶- فارسی، شماره ۳۹، مجموعه الواح، ص ۳۸۵
- ۵۷- فارسی، شماره ۷۰، مجموعه الواح، ص ۳۹۳
- ۵۸- عربی، شماره ۶۳، مجموعه الواح، ص ۳۰ [عبارت عربی "قابلاً للبقاء" در انگلیسی قابلاً لحيات الباقي fit for everlasting life ترجمه شده است.]
- ۵۹- فارسی، شماره ۵۷، مجموعه الواح، ص ۳۹۰ [عبارت "جام باقی" در انگلیسی جام حیات باقیه cup of eternal life ترجمه شده است.]
- ۶۰- فارسی، شماره ۱، مجموعه الواح، ص ۳۷۳ [عبارت "لامکان" در انگلیسی به معنای عالم ابدیت realm of infinite ترجمه شده است.]
- ۶۱- عربی
- ۶۲- عربی، شماره ۳۳، مجموعه الواح صفحه ۲۴
- ۶۳- فارسی، شماره ۹، مجموعه الواح صفحه ۳۷۰
- ۶۴- عربی، شماره ۳۴، مجموعه الواح صفحه ۲۴
- ۶۵- عربی، شماره ۶۱، مجموعه الواح صفحه ۲۹
- ۶۶- عربی، شماره ۴۶، مجموعه الواح صفحه ۲۶
- ۶۷- عربی، شماره ۸ [در انگلیسی peace ترجمه شده]، مجموعه الواح صفحه ۱۹، و شماره ۴۰، ص ۲۵ [در انگلیسی rest

ترجمه شده است.]

۶۸- عربی، شماره ۵۰، مجموعه الواح صفحه ۲۷

۶۹- عربی، شماره ۶۸، مجموعه الواح صفحه ۳۲ [لتجدوا ثمرات القدس من شجر عز منیع]

۷۰- فارسی، شماره ۷۱، مجموعه الواح صفحه ۳۹۴

۷۱- در طبیعت مادی ما به عنوان "ای پسر ارض" (فارسی ۶ و ۳۱)، "ای پسر خاک" (فارسی ۵، ۲۷، ۵۶)، "ای پسر تراب" (فارسی ۱۱، ۳۵، ۶۱)، "ای پسر رماد" (فارسی ۳۹)، "ای خاک متحرک" (فارسی ۲۱)، "ای گیاه خاک" (فارسی ۶۸)، "ای پسر هوی" (فارسی ۱۰، ۲۲، ۷۹)، "ای جوهر هوی" (فارسی ۲۸)، "ای عاشقان هوای نفسانی" (فارسی ۴۴)، "ای فرزند هوی" (فارسی ۵۴)، "ای پسران غفلت و هوی" (فارسی ۵۱)، "ای جوهر غفلت" (فارسی ۱۶)، "ای ابناء غفلت" (فارسی ۷۵)، "ای غافلان" (فارسی ۵۸)، "ای مرده گان فراش غفلت" (فارسی ۲۰)، یا "ای بنده دنیا" (فارسی ۳۰)، "ای پسران وهم" (فارسی ۶۷)، "ای ابناء غرور" (فارسی ۷۴)، "ای مهاجران" (فارسی ۶۶) (لغت عربی مهاجر در اینجا به معنای روحی است که از عوالم الهی به عالم خاکی مهاجرت کرده است)، "ای سایه نابود" (فارسی ۹)، "ای عاصیان" (فارسی ۶۵) و "ای دوست لسانی" (فارسی ۲۶) مورد خطاب قرار می گیریم.

۷۲- در ماهیت روحانی خود با عبارات زیر مورد خطاب هستیم: "یا ابناء الهویة فی الغیب" (عربی ۶۶)، "یا ابن الوجود" (عربی ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵ و ۵۹)، "یا ابن العماء" (عربی ۲۳ و ۳۲)، "یا ابن من قام بذاته فی ملکوت نفسه" (عربی ۷۰)، "یا ابن البیان" (عربی ۱۰ و ۱۵)، "یا ابن العرش" (عربی ۴۴)، "یا ابن الزّوج" (عربی موارد متعدّد)، "یا ابن الانسان" (عربی موارد متعدّد). معنای روحانی این عنوان را با توجه به این نکته که حضرت مسیح خود را "پسر انسان" (انجیل متی، باب ۸ آیه ۲۰) خوانده اند بهتر درک می شود. "ای پسران آدم" (فارسی ۶۹). در متون بهائی، آدم به عنوان اولین مظهر ظهور در کور نبوت محسوب می شود و از این لحاظ نمونه اولیة انسان کامل یعنی مظهر ظهور الهی است. "یا ابن المنظر الاعلی" (عربی ۱۹)، "ای صاحب دو چشم" (فارسی ۱۲ مقایسه کنید با شماره ۱)، "ای پسر حب" (فارسی ۷)، "ای پسر عز" (فارسی ۸)، "ای پسر جود" (فارسی ۲۹)، "یا ابن النور" (عربی ۱۶)، "یا ابن الجمال" (عربی ۶۷)، "ای پسر انصاف" (فارسی ۴، ۷۷)، "ای بنده من" (فارسی موارد متعدّد)، "ای فرزند کنیز من" (فارسی ۴۰، ۵۰، ۵۷، ۷۸، ۷۶)، "ای پسر من" (فارسی ۵۵، مقایسه کنید با ۱۳ [ای پسران من])، "ای برادر من" (فارسی ۳۳ مقایسه کنید با ۴۷)، "ای برادران طریق" (فارسی ۴۵)، "ای دوست" (فارسی ۳، مقایسه کنید با ۱۴ [ای دوستان])، ۱۷ [ای همگنان] و [ای دوستان من])، "ای ییگانه با ییگانه" (فارسی ۳۲) "ای رفیق عرشی" (فارسی ۴۳)، "ای اهل فردوس برین" (فارسی ۱۸، مقایسه کنید با ۳۴ [ای اهل رضوان من]) یا "ای اهل دیار عشق" (فارسی ۲۳)

۷۳- فارسی، شماره ۳۴، مجموعه الواح صفحه ۳۸۳ [ای اهل رضوان من نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان ببید ملاطفت غرس نمودم ... جهدی نمائید تا محفوظ ماند و بنار امل و شهوت نسوزد.]، شماره ۴۴، مجموعه الواح، صفحه ۳۸۶ [وای وای ای عاشقان هوای نفسانی ... چون بهائم در سبزه زار شهوت و امل تعیش می نمایند.]، شماره ۶۸، مجموعه الواح، ص ۳۹۳ [ای گیاه خاک چگونه است که ... با دل آلوده بکثافت شهوت و هوی معاشرتم را جوئی...]

۷۴- حضرت عبدالبهاء توضیح می فرماید که در آثار مبارکه و احادیث "شیطان نمادی از این طبیعت دنی انسان محسوب شده است." (ترجمه) و به این علت شیطان صرفاً "نفس امّارة درون ما است، نه شخصیتی شریر خارج از وجود ما." (ترجمه)

۷۵- فارسی، شماره ۱۲، مجموعه الواح، صفحه ۳۷۶

۷۶- عربی، شماره ۵۴، مجموعه الواح، ص ۲۸

۷۷- فارسی، شماره ۷۸، مجموعه الواح، صفحه ۳۹۷



- ۷۸- ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء، Paris Talks, p. 90
- ۷۹- فارسی، شماره ۲۹، مجموعه الواح، صفحه ۳۸۱
- ۸۰- همان مأخذ
- ۸۱- همان مأخذ
- ۸۲- مقایسه کنید با فقره ۷۰ از کلمات مکنونه عربی. ["يَا أَبْنَى مَنْ قَامَ بِدَائِهِ فِي مَلَكُوتِ نَفْسِهِ إِعْلَمْ بَأْتِي قَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَوَائِحَ الْقُدُسِ كُلَّهَا وَ أَتَمَمْتُ الْقَوْلَ عَلَيْكَ وَ أَكْمَلْتُ النِّعْمَةَ بِكَ وَ رَضِيتُ لَكَ مَا رَضِيتُ لِنَفْسِي فَأَرْضَ عَنِّي ثُمَّ أَشْكُرْ لِي." (مجموعه الواح، ص ۳۲)
- ۸۳- فارسی، شماره ۱۹، مجموعه الواح، صفحه ۳۷۷
- ۸۴- نفحات ظهور حضرت بهاء الله، تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمه باهر فرقانی، ص ۸۲
- ۸۵- فارسی، شماره ۱۹، مجموعه الواح، صفحه ۳۷۷
- ۸۶- عربی، شماره ۱، مجموعه الواح، صفحه ۱۷
- ۸۷- فارسی، شماره ۶۴، مجموعه الواح، صفحه ۳۹۲ ["...قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدیست که در لوح محفوظ محتوم داشتم و بخاتم عزّ مختوم."]
- ۸۸- مقایسه کنید با عربی، شماره ۷۰، مجموعه الواح، صفحه ۳۲
- ۸۹- عربی، شماره ۳۷، مجموعه الواح، صفحه ۲۵
- ۹۰- فارسی، شماره ۳۶، مجموعه الواح، صفحه ۳۸۴
- ۹۱- فارسی، شماره ۶۰، مجموعه الواح، صفحه ۳۹۱
- ۹۲- فارسی، شماره ۲۹، مجموعه الواح، صفحه ۳۸۲ / مقایسه کنید با شماره ۱۱ فارسی، مجموعه الواح، ص ۲۷۵ ["ای پسر تراب کور شو تا جمال بینی ... فقیر شو تا از بحر غنای لایزال قسمت بیزوال برداری..."], شماره ۵۷ عربی، مجموعه الواح صفحه ۲۹ ["... لِتُنْفِقَ فِي السَّمَاءِ مِنْ كُنُوزِ عَزِّ لَا تَفْنَى وَ خَزَائِنِ مَجْدٍ لَا تَبْلَى..."]
- ۹۳- عربی، شماره ۴، مجموعه الواح، صفحه ۱۸ ["... وَ فِي رُوحِ الْحَيَاةِ اُتْبِكُ"]
- ۹۴- هچنین "روائع القدس" شماره ۷۰ عربی، مقایسه کنید با فقره ۴۶ فارسی ["روائع قدس می‌وزد و نسائم جود در هبوب و کلّ بزکام مبتلا شده‌اید..."]
- ۹۵- عربی، شماره ۳۴، مجموعه الواح، صفحه ۲۴ [در انگلیسی کلمه "روح القدس" در این فقره از کلمات مکنونه نه آنست که به ذهن متبادر می‌شود، بلکه به معنای روح پاک و تقدّس ترجمه شده است. "روح الامر" نیز به روح قدرت ترجمه شده است.]
- ۹۶- عربی، شماره ۶۳، مجموعه الواح، صفحه ۳۰
- ۹۷- فارسی، شماره ۳۷، مجموعه الواح، صفحه ۳۸۴
- ۹۸- فارسی، شماره ۴۵، مجموعه الواح، ص ۳۸۷
- ۹۹- فارسی، مؤخره، مجموعه الواح، ص ۳۹۸
- ۱۰۰- فارسی، شماره ۵۷، مجموعه الواح، ص ۳۹۰
- ۱۰۱- حضرت عبدالبهاء این مواهب الهیه را به عنوان روح القدس توصیف می‌فرمایند، یعنی "واسطه بین حقّ و خلق" که نور الهی و روح ایمانی یعنی "قوه‌ای که انسان ارضی را سماوی کند" بر خلق ساطع می‌فرماید. (مفاوضات، ص ۱۰۹)
- ۱۰۲- فارسی، شماره ۷۲، مجموعه الواح، ص ۳۹۴

- ۱۰۳- عربی، شماره ۳، مجموعه الواح ص ۱۸ / مقایسه کنید با شماره ۶۵ ["عظمتی عطیتی الیک و کبریائی رحمتی علیک و ماینغی لنفسی لایدرکه أحد و لن تحصیه نفس قد أخزنته فی خزائن سرّی و کناثر امری تلطفاً لعبادی و ترحماً لخلقی"] و شماره ۶۶ ["سُتْمَعُونَ عَنْ حَبّی وَ تَضْطَرِبُ النَّفُوسُ مِنْ ذِکْرِی لِأَنَّ الْعُقُولَ لَنْ تَطِيقَنی وَ الْقُلُوبَ لَنْ تَسْعَنی"]
- ۱۰۴- فارسی، شماره ۲۷، مجموعه الواح ص ۳۸۱
- ۱۰۵- عربی، شماره ۴۵، مجموعه الواح ص ۲۶
- ۱۰۶- عربی، شماره ۳۳، مجموعه الواح ص ۲۴
- ۱۰۷- فارسی، شماره ۲۸، مجموعه الواح ص ۳۸۱
- ۱۰۸- فارسی، شماره ۳۷، مجموعه الواح ص ۳۸۴ / مقایسه کنید با شماره ۶ عربی ["رضوانک حبّی و جتّک وصلی فادخل فیها و لاتصبر هذا ما قدّر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسنی"]
- ۱۰۹- فارسی، شماره ۲۸، مجموعه الواح ص ۳۸۱
- ۱۱۰- عربی، شماره ۲۴، مجموعه الواح ص ۲۳
- ۱۱۱- عربی، شماره ۳۴، مجموعه الواح ص ۲۴
- ۱۱۲- عربی، شماره ۷۰، مجموعه الواح ص ۳۲
- ۱۱۳- مقایسه کنید با بیان حضرت بهاء الله در لوح رضوان العدل (آثار قلم اعلی، ص ۲۵۳) که در فقره ۸۸ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۱۶ نقل شده است. ["فاعلموا بأن اصل العدل و مبدئه هو ما یأمر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره..."]
- ۱۱۴- فارسی، شماره ۵۲، مجموعه الواح ص ۳۸۹
- ۱۱۵- فارسی، شماره ۲، مجموعه الواح ص ۳۷۳
- ۱۱۶- فارسی، شماره ۸، مجموعه الواح ص ۳۷۵
- ۱۱۷- فارسی، شماره ۲۲، مجموعه الواح ص ۳۷۹
- ۱۱۸- فارسی، شماره ۲۵، مجموعه الواح ص ۳۸۰
- ۱۱۹- فارسی، شماره ۵۸، مجموعه الواح ص ۳۹۰
- ۱۲۰- مقایسه کنید با بیان حضرت بهاء الله در کتاب ایقان (طبع آلمان)، ص ۹۴ ["این مقام مختصّ به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مدعّی اند و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیّه و اسماء الهیه."]
- ۱۲۱- عربی، شماره ۶۷، مجموعه الواح، ص ۳۱
- ۱۲۲- مقدّمه عربی، مجموعه الواح، ص ۱۷
- ۱۲۳- فارسی، شماره ۷۸، مجموعه الواح، ص ۳۹۷
- ۱۲۴- عربی، شماره ۶۷، مجموعه الواح، ص ۳۱
- ۱۲۵- فارسی، شماره ۷، مجموعه الواح، ص ۳۷۵
- ۱۲۶- فارسی، شماره ۵۱، مجموعه الواح، ص ۳۸۹
- ۱۲۷- فارسی، شماره ۱۳، مجموعه الواح، ص ۳۷۶ ["ورقاء" در ترجمه انگلیسی به کبوتر بهشتی برگردانده شده است.]
- ۱۲۸- فارسی، شماره ۲۳، مجموعه الواح، ص ۳۷۹
- ۱۲۹- فارسی، شماره ۱۵، مجموعه الواح، ص ۳۷۶

- ۱۳۰- فارسی، شماره ۱۵، مجموعه الواح، ص ۳۷۶
- ۱۳۱- همان مأخذ
- ۱۳۲- عربی، شماره ۵۳، مجموعه الواح، ص ۲۸
- ۱۳۳- عربی ۲۱، مجموعه الواح، ص ۲ [ابهی] در اینجا به صورت صفت به معنی درخشان‌ترین و تابناک‌ترین ترجمه شده و مقصود از آن اسم اعظم الهی نیست.]
- ۱۳۴- مقایسه کنید با فقرات ۶۸ عربی، مجموعه الواح، ص ۳۲ [ "... لتجدوا ثمرات القدس من شجر عزّ منیع "] و شماره ۴۸ فارسی، مجموعه الواح صفحه ۳۸۷ [ "... و از سدره دولت بی نصیب مانند. "]
- ۱۳۵- فارسی، شماره ۲، مجموعه الواح، ص ۳۷۳ [ابهی] در اینجا به معنای اسم اعظم الهی نیست بلکه صفتی به مفهوم درخشان‌ترین و تابناک‌ترین است.]
- ۱۳۶- [دوست معنوی] به دوست حقیقی ترجمه شده است.]
- ۱۳۷- فارسی، شماره ۵۱، مجموعه الواح، ص ۳۸۹
- ۱۳۸- مقایسه کنید با فارسی، فقرات ۱۲، ۱۷، ۲۲ [دوست] به محبوب ترجمه شده است.]، ۲۷، ۴۴ [محبوب]، ۴۵ [نگار]، ۶۱ [محبوب]
- ۱۳۹- فارسی، شماره ۳۵، مجموعه الواح، ص ۳۸۳
- ۱۴۰- فارسی، شماره ۲۶، مجموعه الواح، ص ۳۸۱ [جانان] در کلمات مکنونه انگلیسی به دوست ترجمه شده است.]، ۲۹، ۴۲، ۵۱
- ۱۴۱- فارسی، شماره ۲۳، مجموعه الواح، ص ۳۷۹
- ۱۴۲- عربی شماره‌های ۳ [ "... اظهرت لك جمالی "]، ۳۶ [ "... لتكون ... مرآة لجمالی "]، ۳۹ [ "... لا تترك اوامر جبا لجمالی ... "]، ۴۷ [ "... و جمالی ... "] (سوگند خوردن به جمال الهی - م)، ۵۰ [ "... كيف يصيبك النور جبا لجمالی "] و فارسی، شماره‌های ۱۰ [ "... چشم فانی جمال باقی شناسد ... "]، ۱۱ [ "... کور شو تا جمالم بینی ... کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من ... "]، ۴۷ [ "... قسم بجمال که کل را از تراب خلق نمودم ... "]، ۶۳ [ "... قسم بجمال که در الواح زبرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته. "]، ۷۴ [ "... قسم بجمال که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب در آورم ... "]
- ۱۴۳- فارسی، شماره ۹، مجموعه الواح، ص ۳۷۵ [چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی..]
- ۱۴۴- فارسی، شماره ۷۷، مجموعه الواح، ص ۳۹۶
- ۱۴۵- فارسی، شماره ۱۲، مجموعه الواح صفحه ۳۷۶
- ۱۴۶- فارسی، شماره ۲۲، مجموعه الواح، ص ۳۷۹ و نیز مؤخره، صفحه ۳۹۸
- ۱۴۷- فارسی، شماره ۱۳، مجموعه الواح، ص ۳۷۶
- ۱۴۸- فارسی، شماره ۲۳، مجموعه الواح، ص ۳۷۹ و شماره ۷۰، ص ۳۹۴ [در انگلیسی یک عبارت واحد برای هر دو استفاده شده است.]
- ۱۴۹- فارسی، شماره ۵۸، مجموعه الواح، ص ۳۹۰ و شماره ۶۱، ص ۳۹۱ [در انگلیسی یک عبارت واحد برای هر دو استفاده شده است.]
- ۱۵۰- فارسی، شماره ۵۷، مجموعه الواح، ص ۳۹۰ [جام باقی] در انگلیسی به جام حیات باقیه ترجمه شده است.] مقایسه کنید با شماره ۶۲ فارسی [از دست ساقی احديه كووس باقيه برگير تا همه هوش شوی...]
- ۱۵۱- فارسی، شماره ۹، مجموعه الواح، ص ۳۷۵ [چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی...]

۱۵۲- فارسی، شماره ۷، مجموعه الواح، ص ۳۷۵ / مقایسه کنید با عربی فقرات ۷۱ ["اُکُتِبَ ما القیناکَ مِنْ مداد النور..."]،  
۳۸ ["اعمل حدودی حُبّاً لی..."]، ۳۹ ["لا تترک اوامری حُبّاً لجمالی ولا تنس وصایای ابتغاء لرضائی"]، ۴۰ ["... لن تجد الراحة  
الا بالخضوع لامرنا والتواضع لوجهنا"]

۱۵۳- عربی، شماره ۳۸

۱۵۴- عربی ۳۹

۱۵۵- همان مأخذ

۱۵۶- فارسی ۱۶، ص ۳۷۶

۱۵۷- عربی ۳۴

۱۵۸- عربی ۳۷

۱۵۹- فارسی ۱۸ / مقایسه کنید با فارسی ۱ ["گلبن معانی"]

۱۶۰- فارسی ۱۸

۱۶۱- عربی ۶۷ ["کُلّ ما نزلتُ علیک مِنْ لسان القدرة و کتبتُه بقلم القوة قد نزلناه علی قدرك و لحنک لا علی شأنی و لحنی."] [

۱۶۲- فارسی ۳۳، ص ۳۸۳، و شماره ۷۸، ص ۳۹۷

۱۶۳- فارسی ۶۱، ص ۳۹۱

۱۶۴- عربی ۴ ["... فأحبّنی کئی اذ کُرک و فی روح الحیاة اُتَبک"]

۱۶۵- فارسی ۴۰

۱۶۶- همان مأخذ

۱۶۷- فارسی ۷۳

۱۶۸- فارسی ۲۰، ص ۳۷۸ ["قرنها گذشت و عمر گرانمایه را بانتهای رسانده‌اید و نفس پاکی از شما بساحت قدس ما نیامد..."]

۱۶۹- فارسی ۱۷، ص ۳۷۷ ["ابواب لا مکان بازگشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم  
مانده‌اند الاّ قلیلی ...] و ۷۰، ص ۳۹۴ ["یاد آورید آن عهدی را که ... با من نموده‌اید ... حال احدی را بر آن عهد قائم  
نمی‌بینم"]

۱۷۰- فارسی ۱۶، ص ۳۷۶ ["دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر و لکن گوش‌ی  
نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد"]، و ۱۷، ص ۳۷۷ ["... جمیع از این شهر روحانی محروم مانده‌اند الاّ قلیلی و از آن قلیل هم با  
قلب طاهر و نفس مقدس مشهود نگشت الاّ اقلّ قلیلی"]

۱۷۱- فارسی ۱۷، ص ۳۷۷ ["دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته..."]، ۲۳، ص ۳۷۹ ["شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و  
جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده، سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حمامه قدسی در  
دست جغدان گرفتار..."]، ۷۷، ص ۳۹۶ ["... ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در درست کلاب ارض مبتلا شده‌اند..."]،  
۷۹، ص ۳۹۷ ["... شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی"]

۱۷۲- فارسی ۱۳، ص ۳۷۶

۱۷۳- فارسی ۵۸، ص ۳۹۰ ["گمان میرید که اسرار قلوب مستور است بلکه بیقین بدانید که بخطّ جلی مسطور گشته و در  
پیشگاه حضور مشهود."]، ۵۹، ص ۳۹۱ ["براستی می‌گویم آنچه در قلوب مستور نموده‌اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و  
هویدا است و لکن ستر آن را سبب جود و فضل ما است نه استحقاق شما."]، ۶۶، ص ۳۹۳ ["... چون صبح نورانی از افق قدس  
صمدانی بر دمد البتّه اسرار و اعمال شیطانی که در لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان هویدا گردد."]

- ۱۷۴- فارسی ۶۰، ص ۳۹۱؛ به شماره ۶۱ در همان صفحه نیز توجه کنید ["از خمر بی مثال محبوب لایزال چشم میوش و بخمر کدره فانیه چشم مگشا... بگو ای پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا آب فانی رجوع نمودید."] [
- ۱۷۵- فارسی ۷۲، ص ۳۹۴؛ به شماره ۴۵ نیز توجه شود] از معشوق روحانی چون برق گذشته‌اید و بخیال شیطانی دل محکم بسته‌اید. ساجد خیالید و اسم آن را حق گذاشته‌اید و ناظر خرید و نام آن را گل گذارده‌اید..."] [
- ۱۷۶- فارسی ۲۳، ص ۳۸۰ ["در ارض غفلت اقامت نموده‌اید و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته‌اید. فباطل ما أنتم تظنون"] [
- ۱۷۷- عربی ۶۳، ص ۳۰ ["فافرغ نفسک عن الحجاب و الظنونات..."] [
- ۱۷۸- عربی ۵۶، ص ۲۸ ["أنت تُريد الذهب وأنا أريدُ تنزيهَكَ عنه وأنتَ عرفتَ غناءَ نفسِكَ فيه وأنا عرفتُ الغناءَ في تقدیسكَ عنه وعمری هذا علمی و ذلك ظنُّكَ..."] [
- ۱۷۹- فارسی ۴۴، ص ۳۸۶
- ۱۸۰- فارسی ۲۹، ص ۳۸۲ ["... تو غافل چون بشر آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و بگمان باطل خود پرداختی بقسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست بایوان دشمن مقرّ یافتی و مسکن نمودی"]؛ به شماره ۷۸ نیز توجه کنید ["تاکی در هوای نفسانی طیران نمائی..."] [
- ۱۸۱- فارسی ۲۰، ص ۳۷۸ ["ای مرده گان فراش غفلت"]، ۳۰، ص ۳۸۲ ["ترا در فراش غفلت خفته یافت"] و ۴۸
- ۱۸۲- فارسی ۲، ص ۳۷۳
- ۱۸۳- فارسی ۷۲، ص ۳۹۵
- ۱۸۴- فارسی ۲۸، ص ۳۸۱ ["بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان بمکان تو آمدم و ترا در بستر راحت بغیر خود مشغول یافتم"]، به شماره‌های ۳۸ ["براحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه مگذر..."]، و ۵۳ ["... براحت نفس خود تمام نپردازید"] نیز توجه نمایید.
- ۱۸۵- فارسی ۷۰، ص ۳۹۴
- ۱۸۶- فارسی ۲۱، ص ۳۷۹
- ۱۸۷- فارسی ۶، ص ۳۷۴
- ۱۸۸- فارسی ۴۱، ص ۳۸۵
- ۱۸۹- فارسی ۴۵، ص ۳۸۷
- ۱۹۰- فارسی ۴۹، ص ۳۸۸
- ۱۹۱- عربی ۲۸، ص ۲۳ ["... انّ الذی يأمرُ الناسَ بالعدلِ و یرتکبُ الفحشاءَ فی نفسِه أنّه لیس مِنّی ولو کان علی اسمی"] [
- ۱۹۲- فارسی ۶۵، ص ۳۹۲؛ به عربی ۲۶ ["کیف نیست عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی من کان علی ذلک فعلیه لعنة منی"] و ۲۷ ["لاتنفس بخطاء أحد مادمت خاطئاً وإن تفعلْ بغیر ذلک ملعونٌ أنت و أنا شاهدٌ بذلک"] نیز توجه کنید.
- ۱۹۳- فارسی ۳۹، ص ۳۸۵
- ۱۹۴- فارسی ۶۵، ص ۳۹۲
- ۱۹۵- عربی ۲۶ ["کیف نیست عیوب نفسک...."] و ۲۷ ["لاتنفس بخطاء أحد مادمت خاطئاً..."] [
- ۱۹۶- فارسی ۶۴، ص ۳۹۲
- ۱۹۷- فارسی ۳۲، ص ۳۸۲
- ۱۹۸- فارسی ۳۶، ص ۳۸۴ [شہوت در عبارت "شاهنشهی فردوس را به شہوتی از دست مده" در متن کلیات مکنونه

انگلیسی به "امیال دنیوی" ترجمه شده است.؛ به شماره ۷۸، ص ۳۹۷ نیز توجّه کنید. ["تا کی در هوای نفسانی طیران نمایی..."]

۱۹۹- فارسی ۷۱، ص ۳۹۴

۲۰۰- عربی ۴۹، ص ۲۷

۲۰۱- عربی ۵۵، ص ۲۸ ["... بالذهب نمتحن العباد"]

۲۰۲- عربی ۶۹، ص ۳۲

۲۰۳- توضیح مترجم: نویسنده می‌توانست به کلمات مکنونه فارسی شماره‌های ۳ "... از مراقت اشار دست و دل هر دو بردار"، ۵۵ "صحبّت اشار غم ییفزاید و مصاحبّت ابرار زنگ دل بزدايد"، ۵۶ "با اشار الفت مگیر و مؤانست مجوکه مجالست اشار نور جان را بنار حُسان تبدیل نماید." اشاره کند.

۲۰۴- عربی ۳۵، ص ۲۴؛ فارسی ۲ ["به گلهای بُعد توجّه نموده..."]، و ۲۱ ["... تو در جمیع احوال از من دور"]

۲۰۵- عربی ۵، ص ۱۸ ["إن لم تحبني لن أحبك أبداً"]

۲۰۶- عربی ۲۶ و ۲۷ ["... من كان على ذلك فعليه لعنة مني" و "... إن تفعل بغير ذلك ملعون أنت و أنا شاهد بذلك"]

۲۰۷- فارسی ۴۰، ص ۳۸۵

۲۰۸- عربی ۸، ص ۱۹ ["ما قُدِّرَ الراحة إلا باعراضك عن نفسك..."] و ۴۰، ص ۲۵ ["... لن تجد الراحة إلا بالخضوع لامرنا و التواضع لوجهنا"]

۲۰۹- عربی ۱۵، ص ۲۱ ["إن تطلب سوائي لن تجد لو تفحص في الوجود سرمداً إلا"] و ۱۷، ص ۲۱ ["... لا تطلب معيئاً سوائي لأن مادوني لن يكفيك أبداً"]

۲۱۰- عربی ۳۷، ص ۲۵ ["... لا تحرم نصيبك من بدیع حياضی لئلا يأخذك الظماء في سرمدية ذاتي"]

۲۱۱- عربی ۵۶، ص ۲۹ ["... وعمرى هذا علمي و ذلك ظنك..."]

۲۱۲- فارسی ۹، ص ۳۷۵

۲۱۳- فارسی ۴۵، ص ۳۸۷

۲۱۴- عربی ۱۳، ص ۲۰ ["خلقْتُكَ غَيِّاً كَيْفَ تفتقر..."]

۲۱۵- عربی ۲۲، ص ۲۲ ["خلقْتُكَ عالِياً جعلتَ نفسك دانية..."]

۲۱۶- فارسی ۲۱، ص ۳۷۹ ["من عزّت یزوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌متهی برای خود پسندیدی"]

۲۱۷- فارسی ۱۳، ص ۳۷۶

۲۱۸- عربی ۶۳، ص ۳۰

۲۱۹- فارسی ۶۹، ص ۳۹۴

۲۲۰- توضیح مترجم: نویسنده از ترجمه کلمه مهلک در "سیلهای مهلک خطرناک" (فارسی ۶۳) که در انگلیسی به معنی دمار و ویرانی آمده استفاده کرده است و بعد از ترجمه "غوی و هلك" در "جَبّی حصنی ... من أعرض غوی و هلك" (عربی ۹) سود جسته است. لاجرم برای حفظ امانت و نیز روانی عبارت فارسی به صورت فوق آورده شد.

۲۲۱- فارسی ۶۲، ص ۳۹۱

۲۲۲- فارسی ۶۵، ص ۳۹۲ ["... اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من."] ]

۲۲۳- فارسی ۵۸، ص ۳۹۰

۲۲۴- فارسی ۲۷، ص ۲۸۱ "مع ذلك ستر نمودم و سرنگشودم و خجلت ترا نپسندیدم."، ۵۹ "ولكن ستر آنرا سبب، جود و فضل ما است نه استحقاق شما" ]

۲۲۵- عربی ۳۱، ص ۲۴ "حاسب نفسك في كل يوم من قبل أن تحاسب. لأن الموت يأتيك بغتة و تقوم على الحساب في نفسك." ]

۲۲۶- فارسی ۶۶، ص ۳۹۲

۲۲۷- فارسی ۷۳، ص ۳۹۵

۲۲۸- فارسی ۶۲، ص ۳۹۲

۲۲۹- فارسی ۶۳، ص ۳۹۲

۲۳۰- شعر مولوی

[بشنو از نی چون حکایت می کند  
از جدایی ها شکایت می کند]

۲۳۱- عربی ۸، ص ۱۹ "لأني وحدي أُجِبُّ أن أكون محبوباً فوق كل شيء" ]

۲۳۲- عربی ۲۰، ص ۲۲ "حقى عليك كبير لا ينسى و فضلى بك عظيم لا يغشى و حُبى فيك موجود لا يغطى..." ]

۲۳۳- عربی ۷۰، ص ۳۲ "قد أرسلت اليك روائع القدس كلها و اتممت القول عليك و أكملت النعمة بك..." ]

۲۳۴- عربی ۵، ص ۱۸

۲۳۵- فارسی ۳۲، ص ۳۸۳

۲۳۶- عربی ۱۰، ص ۱۹ "ما قُدِّرَ الراحة إلا باعراضك عن نفسك و اقبالك بنفسى ... و اتكالك على وجهى لأني وحدي أُجِبُّ أن أكون محبوباً فوق كل شيء"، ۹ "حُبى حصنى من دخل فيه نجا و أَمِنَ و من أعرض غوى و هلك"، ۱۷، ص ۲۱ "إكف بنفسى عن دونى و لا تطلب مغيثاً سوائى لأن مادونى لَنْ يكفينك أبداً"، ۳۷، ص ۲۵ "لا تُعَرِّ نفسك عن جميل ردائى و لا تحرم نصيبك من بديع حياضى لئلا يأخذك الظماء فى سرمدية ذاتى"، ۴۰ "أُرْكض فى برِّ العماء ثمَّ أسرع فى ميدان السماء لن تجد الراحة إلا بالخضوع لأمرنا و التواضع لوجهنا"، فارسی ۴، ص ۳۷۴ "کدام عاشق جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید، عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق، صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اضطبار مقدس. از صد هزار جان درگذرند و بکوی جانان شتابند." ]

۲۳۷- عربی ۳، ص ۱۸

۲۳۸- عربی ۳۴، ص ۲۴ "روح القدس يَشْرِك بالأنس..."، ۱۳۵ "... لانفرح الا فى قربك بنا و الرجوع الينا" ]

۲۳۹- عربی ۷، ص ۱۹ "ان تُرد رضائى فاعمض عن رضائك..." ]

۲۴۰- عربی ۳۸، ص ۲۵ "اعْمَلْ حدودى حُبّاً لى..." ]

۲۴۱- عربی ۱، ص ۱۷

۲۴۲- توضیح مترجم: ما در دعایی نیز که از قلم مظهر ظهور عزّ نزول یافته است در قدم اول از ذات الوهیت طلب قلب پاک می کنیم، بقوله تعالى: "قَلْباً طاهراً فاخلقْ فيَّ يا الهى..." (ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران، ص ۵۳). ترجمه آن را در *Prayers and Meditations* شماره ۱۵۵ می توان یافت.

۲۴۳- عربی ۷، ص ۱۹ "إن تحب نفسي فاعرض عن نفسك..."، ۵۸، ص ۲۹ "هيكَل الوجود عرشى نَظَّمُهُ عن كل شيء..."،

۵۹ "فَوَادِكُ منزلى قَدَسُنْ لنزولى و روحك منظرى طَهَّرْها لظهورى" ]

۲۴۴- فارسی ۲۷، ص ۳۸۱ "جميع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم..." ]

- ۲۴۵- عربی ۵۹، ص ۲۹
- ۲۴۶- فارسی ۲۶، ص ۳۸۰
- ۲۴۷- فارسی ۳۱، ص ۳۸۲؛ به شماره ۲۷ فارسی نیز توجّه کنید.
- ۲۴۸- توضیح مترجم: شاید نویسنده ناظر به بیان "هذا نُصَحِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَأُ الْأَنْوَار..." (عربی ۶۸) بوده که عنوان می‌کند حضرت بهاء الله نصیحت می‌فرمایند.
- ۲۴۹- فارسی ۲۶، ص ۳۸۰
- ۲۵۰- عربی ۶۸، ص ۳۱ ["... حَتَّى تَظْهَرَ مِنْ كَيْنُونَاتِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ آيَاتُ التَّوْحِيدِ وَجَوَاهِرُ التَّجَرُّيدِ..."]
- ۲۵۱- عربی ۷، ص ۱۹ [مترجم: مشابه آن در کلمات مکنونه فارسی نیز مشاهده می‌شود، "اگر مرا خواهی جز مرا مخواه" (۳۱، ص ۳۸۲)]
- ۲۵۲- عربی ۸، ص ۱۹
- ۲۵۳- فارسی ۳۷، ص ۳۸۴
- ۲۵۴- عربی ۶۲، ص ۳۰؛ به عربی ۶۳ ["فَاغْرِغْ نَفْسَكَ عَنْ الْحِجَابِ وَالظُّنُونِ ثُمَّ ادْخُلْ عَلَى الْبَسَاطِ لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْبَقَاءِ وَلَا تَقْأَ لِلْقَاءِ"]، و فارسی ۴۵ ["... صِرْفِ جَمَالٍ فِي سَرَادِقِ يَمِثَالٍ بِرِ عَرْشِ جَلَالِ مُسْتَوًى وَشِمَا بِهَوَايِ خُودِ بِجَدَالِ مُشْغُولِ كُشْتِهْ اِيد..."] توجّه نمایید.
- ۲۵۵- توضیح مترجم: نویسنده اشاره به بیان "جاهل شو یعنی از یوای علم من..." (فارسی ۱۱) دارد که در انگلیسی عبارت "سوی علم من" به "تمام علوم جز علم من" ترجمه شده است.
- ۲۵۶- فارسی ۱۰، ص ۳۷۵ ["براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز بگل پژمرده مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و بجنس خود انس گیرد."] و ۱۲ ["ای صاحب دو چشم چشمی بریند و چشمی برگشا بریند یعنی از عالم و عالمیان و برگشا یعنی بجمال قدس جانان"]
- ۲۵۷- مقصود از لقای مظهر ظهور الهی صرفاً یک واقعه عنصری و جسمانی نیست که تنها مختص نفوسی باشد که در ایام حیات حضرتش در قید حیاتند، بلکه با زیارت کلام و تعالیم او نیز می‌توان به این لقا نائل شد.
- ۲۵۸- فارسی ۱۱، ص ۳۷۵
- ۲۵۹- حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند که انقطاع از نفس مستلزم آن است که انسان "یترک شَهَوَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ وَحَاسِيَاتِ الْبَشَرِيَّةِ وَأَعْرَاضِ الشَّخْصِيَّةِ" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، فقره ۱۸۱). تجرید و ترک نفس به این معنی است که انسان باید "يَطْلُبُ التَّفَاحُتَ الرُّوحَانِيَّةَ وَالْإِنْجَذَابَاتِ الْوَحْدَانِيَّةَ" (همان مأخذ)، و نیز انقطاع از نفس دال بر آن است که انسان "لَا يَطْلُبُ لِنَفْسِهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الْفَانِيَّةِ شَيْئًا فَيَنْقَطِعَ أَيِ يَفْدَى نَفْسَهُ بِجَمِيعِ شَتُونِهَا فِي مَشْهَدِ الْفِدَاءِ عِنْدَ تَجَلِّي رَبِّهَا" (همان مأخذ).
- ۲۶۰- فارسی ۱۴، ص ۳۷۶ ["بجمال فانی از جمال باقی مگذرید و بخاکدان ترابی دل مبنید."]، ۱۵ ["وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از نعمة رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید."]، ۱۶ ["دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر و لکن گوشتی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی ییابد."]، ۵۳ ["ای اغنیای ارض فقراء امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحات نفس خود تمام نپردازید."]
- ۲۶۱- عربی ۵۲ ["إِنْ أَصَابَتْكَ نِعْمَةٌ لَا تَفْرَحْ بِهَا وَإِنْ تَمَسَّكَ ذَلَّةٌ لَا تَحْزَنْ مِنْهَا لِأَنَّ كِلَيْهِمَا تَرَوُلَانِ فِي حِينٍ وَتَيِّدَانِ فِي وَقْتٍ"]، ۵۳ ["إِنْ يَمْسُكَ الْفَقْرُ لَا تَحْزَنْ لِأَنَّ سُلْطَانَ الْغِنَى يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي مَدَى الْأَيَّامِ وَبِالْذَّلَّةِ لَا تَخْفُ لِأَنَّ الْعِزَّةَ تَصِيْبُكَ فِي مَدَى الزَّمَانِ"]
- ۲۶۲- فارسی ۵۳ ["ای مغروران بآموال فانیه بدانید که غناسدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی



بر مقرّ قرب وارد نشود و بمدینه رضا و تسلیم در نیاید..."]، به عربی ۵۵ ["لا تشغل بالدنيا لأنّ بالثّار نمتحن الذّهب و بالذّهب نمتحن العباد"]، ۵۶ ["أنت تريد الذّهب و أنا أريد تترهّك عنه و أنت عرفت غناء نفسك فيه و أنا عرفت الغناء في تقدیسك عنه..."]، فارسی ۱۱ ["... فقیر شو تا از بحر غنای لایزال قسمت بی‌زوال برداری..."]، ۵۴ ["از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر بقا از عین فنا بیاشامی."] نیز توجّه نمایند.

۲۶۳- فارسی ۵۲، ص ۳۸۹ ["... پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را."] [

۲۶۴- فارسی ۵۰، ص ۳۸۸

۲۶۵- فارسی ۴۶، ص ۳۸۷

۲۶۶- عربی ۴۸، ص ۲۷

۲۶۷- همان مأخذ

۲۶۸- به موارد زیر نیز توجّه نمائید: عربی ۴۹ ["المحبّ الصادق یرجو البلاء کرجاء العاصی الی المغفرة و المذهب الی الرحمة."، ۵۰ ["إنّ لا یصیبک البلاء فی سبیلی کیف تسلك سبیل الرّاضین فی رضائی و إن لا تمسّک المشقة شوقاً للقاء کیف یصیبک النّور حبّاً لجمالی."، ۵۱ ["بلائی عنایتی ظاهره نار و نقمة و باطنه نور و رحمة فاستبق الیه لتکون نوراً ازلیّاً و روحاً قدیمیّاً و هو امری فاعرفه"]، فارسی ۴۳ ["... پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایام عمر خود که اقلّ از آنی محسوس فارغ باش تا بفراغت از این جسد فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی."] [

۲۶۹- عربی ۴۵، ص ۲۶ ["استشهد فی سبیلی راضیّاً عنی و شاکراً لقضائی لتستريح معی فی قباب العظمة خلف سرادق العزة"]، ۴۶ ["... أثحبّ أن تموت علی الفراش أو تستشهد فی سبیلی علی الثّراب و تكون مطلع امری و مظهر نوری فی أعلى الفردوس..."]، ۴۷ ["و جمالی تخصّب شعرك من دمک لکان أكبر عندی عن خلق الکونین و ضیاء الثّقلین فاجهد فیہ یا عبد"] [

۲۷۰- فارسی ۲۹، ص ۳۸۱ ["در بادیه‌های عدم بودی و ترا بمدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو گماشتم ... بصرف جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که بجبروت باقی ما در آئی و قابل بخششهای غیبی ما شوی..."]، عربی ۳ ["... عرفت حبی فیک خلقتک و ألقیت علیک مثالی و أظهرت لک جمالی."] [

۲۷۱- فارسی ۸۰، ص ۳۹۷؛ به شماره ۸۱ نیز توجّه کنید. ["بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حبّاً لله ربّ العالمین"] [

۲۷۲- فارسی ۵، ص ۳۷۴

۲۷۳- فارسی ۸، ص ۳۷۵

۲۷۴- هفت وادی، آثار قلم اعلی ج ۳، ص ۱۱۳ ["قلب لطیف بمنزله آئینه است آن را بصیقیل حبّ و انقطاع از ماسوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود معنی "لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن" را آشکار و هویدا بینی و جان در دست گیری و بهزار حسرت نثار یار تازه نمائی و چون انوار تجلّی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود و نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود..."] [

۲۷۵- عربی ۳۱، ص ۲۴

۲۷۶- فارسی ۳۲، ص ۳۸۳

۲۷۷- فارسی ۳، ص ۳۷۴

۲۷۸- فارسی ۵۵، ص ۳۹۰

- ۲۷۹- فارسی ۵۷، ص ۳۹۰
- ۲۸۰- عربی ۲، ص ۱۷
- ۲۸۱- عربی ۸، ص ۱۹ ["... اَتَكَالِكَ عَلَى وَجْهِی..."]
- ۲۸۲- فارسی ۱، ص ۳۷۳ ["جز در قاف وفا محل می‌دیر."]
- ۲۸۳- فارسی ۴۹، ص ۳۸۸ ["حرص را باید گذاشت و بقناعت قانع شد زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول"]
- ۲۸۴- عربی ۱۸ ["لَا تَطْلُبْ مِنِّي مَا لَا تَجِبُهُ لِنَفْسِكَ ثُمَّ ارْضَ بِمَا قَضَيْنَا لَوَجْهِكَ"]، ۳۸ ["اعمل حدودی حُبّاً لِي ثُمَّ أَنَّهُ نَفْسَكَ عَمَّا تَهْوَى طَلَباً لِرِضَائِي"]، ۳۹ ["لَا تَتْرَكَ أَمْرِي حُبّاً لِحِمَالِي وَلَا تَسْ وَصَايَايَ إِبْتِغَاءَ لِرِضَائِي"]
- ۲۸۵- عربی ۲۴ ["لَا تَتَعَدَّ عَنْ حَدِّكَ وَلَا تَدْعَ مَا لَا يَنْبَغِي لِنَفْسِكَ اسْجُدْ لَطَلْعَةِ رَبِّكَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتَدَارِ"]، ۴۲ ["كُنْ لِي خَاضِعاً لِأَكُونُ لَكَ مُتَوَاضِعاً"]
- ۲۸۶- فارسی ۴۲، ص ۳۸۵
- ۲۸۷- عربی ۱، ص ۱۷
- ۲۸۸- شعر معروف دانتیه به خاطر می‌آید که گفت، "عشق مکنون در قلب رثوف به سرعت برانگیخته می‌شود" (دوزخ، بند ۵، بیت ۱۰۰) و "عشق و قلب رثوف یکی هستند." (*Vita Nova*, cap 20)
- ۲۸۹- فارسی ۳، ص ۳۷۳ ["در روضه قلب جز گل عشق مکار"]
- ۲۹۰- عربی ۲، ص ۱۷ و ۳۸ ["اعمل حدودی حُبّاً لِي ثُمَّ أَنَّهُ نَفْسَكَ عَمَّا تَهْوَى طَلَباً لِرِضَائِي"]
- ۲۹۱- عربی ۲، ص ۱۷ و ۲۸ ["أَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَيُرْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنِّي"]
- ۲۹۲- عربی ۲۵، ص ۲۳ ["لَا تَفْتَخِرْ عَلَى الْمَسْكِينِ بِاِفْتِخَارِ نَفْسِكَ..."]، ۶۸ ["هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ وَاحِدٍ، لِئَلَّا يَفْتَخِرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ..."]، فارسی ۵ ["غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید"]، ۴۶ ["... ثوب تکبر از بدن بیندازید."]، ۴۷ ["با یکدیگر مدارا نمایید ... قسم بجمال که کل را از تراب خلق نمودم و البسته بخاک راجع فرمایم."]
- ۲۹۳- عربی ۱، ص ۱۷
- ۲۹۴- فارسی ۵، ص ۳۷۴
- ۲۹۵- فارسی ۴۷، ص ۳۸۷
- ۲۹۶- عربی ۲۷، ص ۲۳ ["لَا تَنْفَسْ بِخَطَا أَحَدٍ..."]، ۳۰ ["لَا تَحْرِمَ وَجْهَ عَبْدِي إِذَا سَأَلَكَ فِي شَيْءٍ..."]، فارسی ۴۳ ["عیب مردم را بزرگ مدان .... و ذلت نفسی می‌سند..."]، ۶۵ ["... بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من..."]
- ۲۹۷- عربی ۳۰، ص ۲۳ ["لَا تَحْرِمَ وَجْهَ عَبْدِي إِذَا سَأَلَكَ فِي شَيْءٍ"]، ۵۷ ["أَنْفِقْ مَالِي عَلَى فَقَرَائِي..."]، فارسی ۴۸، ص ۳۸۷ ["... الكرم والجود من خصالی فَهَيِّئْ لِمَنْ تَرَيْنَ بِخَصَالِي"]، ۵۳ ["فقرأ أمانت منند در میان شما پس أمانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید."]
- ۲۹۸- "دوست داشتنی" در اصطلاح به فردی گفته می‌شود که "موهوب به صفات و خصوصیات باشد که جذب محبت و شفقت می‌نماید." (*Webster's Third New International Dictionary*, v. 'lovable', p. 1340)
- ۲۹۹- عربی ۶۸، ص ۳۱
- ۳۰۰- عربی ۲۶، ۲۷؛ فارسی ۴۳، ۶۵
- ۳۰۱- فارسی ۶، ۴۱

- ۳۰۲- فارسی ۴۱
- ۳۰۳- عربی ۳۶، ص ۲۵
- ۳۰۴- عربی ۴۰، ص ۲۵
- ۳۰۵- عربی ۷۰، ص ۳۲ ["... فَرْضَ عَنِّي ثُمَّ اشْكُرْ لِي"]
- ۳۰۶- تمام بیانات حضرت عبداله‌اء که در این سطور نقل گردید مربوط به خطابه مبارک مندرج در صفحه ۲۳۶ *Promulgation of Universal Peace* است که چون اصل خطابه مبارک در دسترس نیست، ترجمه شد - م
- ۳۰۷- عربی ۷۰، ص ۳۲
- ۳۰۸- عربی ۵۰، ص ۲۷
- ۳۰۹- فارسی ۱۱، ص ۳۷۵ ["جاهل شو تا از علم نصیب بری ... جاهل شوی یعنی از سوی علم من..."]، ۳۳ ["... تخمهای حکمت لدیّم را در ارض طاهر قلب بیفشان و بآب یقین آتش ده..."]
- ۳۱۰- عربی ۱۳، ص ۲۰ ["... مِنْ جَوْهَرِ الْعِلْمِ أَظْهَرْتُكَ لَمْ تَسْتَعْلَمْ عَنْ دُونِي... فَارْجِعِ الْبَصَرَ إِلَيْكَ لِتَجِدَنِي فَيْكَ قَائِمًا قَادِرًا مُقْتَدِرًا قَيُّومًا"]
- ۳۱۱- فارسی ۳۵ ["... پس باید جبه‌های حکمت و علم را در ارض طینه قلب مبذول دارید و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گِل"]
- ۳۱۲- فارسی ۸، ص ۳۷۵ ["در سیل قدس چالاک شو..."]
- ۳۱۳- عربی ۱۶، ص ۲۱ ["إِنْسٌ دُونِي وَ آتَسٌ بَرْوَحِي..."]، ۳۱، ص ۲۴ ["حَاسِبٌ نَفْسَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ..."]، فارسی ۸، ص ۳۷۵ ["... بر افلاک انس قدم گذار..."]، ۳۱، ص ۳۸۲ ["اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جلالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب نگنجد."]
- ۳۱۴- عربی ۶۸، ص ۳۱ ["... حَتَّى تَظْهَرَ مِنْ كَيِّنُونَاتِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ آيَاتُ التَّوْحِيدِ..."]
- ۳۱۵- فارسی ۷۹، ص ۳۹۷ ["... بر کلّ لازم که بصنائع و اکساب مشغول گردند..."]
- ۳۱۶- فارسی ۴۳، ص ۳۸۶
- ۳۱۷- فارسی ۸۱، ص ۳۹۸ ["بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند..."]
- ۳۱۸- عربی ۱۴، ص ۲۰ ["أَنْتَ مُلْكِي وَ مُلْكِي لَا يَفْنِي كَيْفَ تَخَافُ مِنْ فَنَائِكَ..."]، ۳۲، ص ۲۴ ["جَعَلْتُ لَكَ الْمَوْتَ بَشَارَةً كَيْفَ تَحْزَنُ مِنْهُ ..."]
- ۳۱۹- فارسی ۵۵، ص ۳۹۰ ["صحبت اشرا غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَأْسَ مَعَ أَجْبَاهُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ أَصْفِيَاهُ."]، ۵۷ ["با اشرا الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرا نور جانرا بنار حُسان تبدیل نماید."]
- ۳۲۰- عربی ۴۱، ص ۲۵ ["عَظَّمَ أَمْرِي لِأُظْهَرَ عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْعِظَمِ وَ أُشْرِقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْقَدَمِ."]، ۴۲، ص ۲۶ ["... كُنْ لِأَمْرِي نَاصِرًا لِتَكُونَ فِي الْمُلْكِ مَنْصُورًا"]، ۴۳ ["أُذْكَرْنِي فِي أَرْضِي لِأُذْكَرَكَ فِي سَمَائِي لِتَقَرَّبَ بِهِ عَيْنُكَ وَ تَقَرَّبَ بِهِ عَيْنِي"]
- ۳۲۱- عربی ۷۱، ص ۳۲ ["أَكْتُبُ كُلَّ مَا أَلْقَيْتَا مِنْ مَدَادِ النَّورِ عَلَى لَوْحِ الرُّوحِ وَإِنْ لَنْ تَقْدَرَ عَلَى ذَلِكَ فَاجْعَلِ الْمَدَادَ مِنْ جَوْهَرِ الْفَوْادِ ..."]
- ۳۲۲- همان مأخذ
- ۳۲۳- این مفهوم در مقاله *The Concept of Spirituality* (مفهوم روحانیت) اثر هَچِر به طور کامل توضیح داده شده است. مقاله مزبور را می‌توان در *Baha'i Studies* شماره ۱۱ یافت.

- ۳۲۴- فارسی ۷، ص ۳۷۴ [از تو تار فرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله، قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سراق خلد وارد شو...]
- ۳۲۵- فارسی ۸، ص ۳۷۵ [در سیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار...]
- ۳۲۶- مؤخره کلمات مکنونه فارسی، ص ۳۹۸ [دیگر تاهمت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید...]
- ۳۲۷- فارسی ۵۷، ص ۳۹۰ [اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو، زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده‌اند و قلب مرده‌گان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند...]
- ۳۲۸- عربی ۴۴، ص ۲۶ [سمعک سمعی فاسمع به و بصرك بصری فابصر به لشهد فی سرك لی تقدیساً علیاً لاشهد لک فی نفسی مقاماً رفیعاً]، فارسی ۱۲، ص ۳۷۶ [ای صاحب دو چشم چشمی بر بند و چشمی برگشا بر بند یعنی از عالم و عالمیان و برگشا یعنی بجمال قدس جانان...]
- ۳۲۹- عربی ۶۹، ص ۳۲
- ۳۳۰- عربی ۵۱، ص ۲۷
- ۳۳۱- مقدمه کلمات مکنونه عربی، ص ۱۷
- ۳۳۲- عربی ۱، ص ۱۷
- ۳۳۳- فارسی ۵۷، ص ۳۹۰
- ۳۳۴- ترجمه خطابه حضرت عبداله‌اء مندرج در صفحه ۲۰۵-۲۰۴ *Promulgation of Universal Peace*
- ۳۳۵- عربی ۶۱، ص ۲۹ [عبارت "تری وصالی" در انگلیسی به مفهوم "نیل به سرور وصال" ترجمه شده است - م]
- ۳۳۶- عربی ۶۴، ص ۳۰ [از یتیی ابداعی ابداعها لک فاجعلها رداء لهیکلک و احدیتی احدائی اخترعتها لأجلک فاجعلها قميص نفسک لتكون مشرق قیومیته الی الابد]
- ۳۳۷- عربی ۶۵، ص ۳۰ [عظمتی عطیتی الیک و کبریائی رحمتی علیک ...]
- ۳۳۸- عربی ۶، ص ۱۸ [جتنک و صلی فادخل فیها ولا تنصیر...]
- ۳۳۹- خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۹۴
- ۳۴۰- عربی ۱۳، ص ۲۰
- ۳۴۱- انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۰ [توضیح مترجم: بیان حضرت مسیح که حضرت عبداله‌اء نقل فرموده‌اند اینگونه است: 'پدر در پسر است و پسر در شما؛ اما ترجمه فوق عیناً از ترجمه کتاب مقدس نقل گردید.]
- ۳۴۲- ترجمه - انوار هدایت، شماره ۱۶۳۵
- ۳۴۳- عربی ۱۰، ص ۱۹ [حبی فیک فاعرفه منک لتجدنی قریباً]، ۱۱ [مشکاتی أنت و مصباحی فیک فاستنر به ولا تفحص عن غیری لأنی خلقتک غنیاً...]، ۱۲ [اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کل شیء...]، ۱۹، ص ۲۱ [اودعت فیک روحاً منی لتكون حیباً لی...]، ۳۶، ص ۲۵ [افرح بسرور قلبک لتكون قابلاً للقائی و مرآة لجمالی]، ۶۴، ص ۳۰ [از یتیی ابداعی ابداعها لک فاجعلها رداء لهیکلک و احدیتی احدائی اخترعتها لأجلک فاجعلها قميص نفسک لتكون مشرق قیومیته الی الابد]
- ۳۴۴- فارسی ۱۹، ص ۳۷۸
- ۳۴۵- منتخب آیات حضرت نقطه اولی، ص ۱۰۸